

۱۹۰۰

عاشق صفر علی نسرانی
۱۵، ۳، ۱۶

کتابخانه	خطی
مجلس شورای اسلامی	
۱۷۹۵۹	

۵
مجا

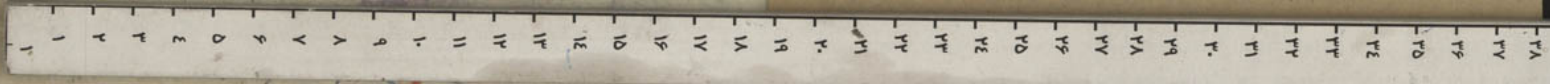


۱۷۹۵۹
۲۰۹۱۲۴

المعراج في حياة النبي صلى الله عليه وآله

کتابخانه مجلس شورای اسلامی		
کتاب: المعراج في حياة النبي صلى الله عليه وآله		
مؤلف: محمد صالح بن محمد	مترجم:	شماره ثبت کتاب: ۲۰۹۱۲۴
شماره قفسه: ۱۷۹۵۹		

۲۷۹
۳۳۸/۳۱-۲
اسکن شد



کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی
۱۷۹۵۹

ذکر احکام شمشاد سیداکرم عالی عمیر دانی و اسافل و ادانی است که قسم عفو خطا
 کشند و اگر گشته بته بیبند باصلاح آورند بحد و اوله العصر و التوفیق
 الاستعانه الاله التوفیق و التحقيق **اقام مقصده** در بیان ذکر نزول ملائیکه علیهم السلام
 و بتعلق **بلا نکه** علم بر معجزات و نزول اسرار حضرت آدم و در پس از آن
 و شعیب و ارمیا و انیال علی نبینا و علمهم السلام و اجمع است که در حضرت آدم و حوا
 و انیال شده و تمامی دیگر از حضرت آدم بخاطر و شتر اند و حضرت انیال عامل بود که
 نقطه نازل را در چهار رکعت بود هر کس را بعضی بخش کرد و چهار نقطه بر هر سینه بدین
 شکلا: و او را طریق نام نهاد و عقول و باطنی در روح نرسد و چون فردا روح
 و در روح جسم: طریق را جسم نیاید و محض روح است و جهت **راجسم** و نفس
 نامند چون نقطه ای را در روح و فردا از ده گانه بالتمامی بود و شش است بنا بر
 این این علم را علم نموده **ماطن** بر **کامله** **و انیال** که **مستلما** این علم را که در کتب
 بسیار مشهور است و جهت سیاج بیان نداده و هر یک از این مثال حساب عمل بود و شش است
 مروی است که از سید در خواب دید و شعیب شنید و باقیان اشغال مل حرفه چون گیاه
 و بعضی گویند حرفه خون نبود و لکن ذرت تمام ذرت و از ذرت یافت و از کتب صحیح است
 که باو شعیب بود و روحی الوهیت میگرد و خلاق پرستش او میگرد و حضرت انیال خود است و او
 دعوت کند و از منزلت بیرون آید با خود اندیشه کرد که اگر ما گناه او را دعوت کند و او قبول
 نمکند نمی شود نومی باشد که نشانه قبول است پس همین علم را خیال فرمود و در نزد پادشاه
 رفت و فرمود من علمی دارم که به حال زمین برستند تا دیده و ما شنیده می گویم پادشاه را پس
 و در تحصیل این علم گوشه تا چنان شد که هر چه خواست از این علم معلوم کردی پس چون در

این علم با پرشت حضرت و انیال سحره ما و فرمود در این علم نظر کن تا بدانی که در این عالم
 خالقی و پروردگاری هست یا نه پس سلطان رملی و جهت باطن نمود و گفت بی است
 دیگر فرمود بنگر بسین که در این عالم وی را رمل میباشند اطاعت او و جب باشد
 یا نه پس رمل زرد جهت باطن گفته بی است دیگر فرمود بنگر در این رمل در کتب
 و در شخص و در پس لابل و شواها را ملاحظه نمود گفت رسول خدا انک در شهر من است
 و نکت ندارم که توفی و تو ستاد منی پس حضرت فرمود من این علم شریف را بر تو آموختم
 تا بدانی که خدای تبارک و تعالی بر حق است و من رسول بیدار از ان جهان بر پادشاه فرست
 نمود و پادشاه و خالقی آن شهر تمامی مسلمان شدند و مشغول است که جمعی سزاگردد
 از حضرت فاطمه بسیار است که جمعی را می بینم که بر رمل خطی می کشند و بدان حکمی چند
 می کنند رسد فاطمه بابشان فرستد که این خط منجی است از معجزات پیغمبران که در
 و اثری است از آنا رحمتی و این آیه از کلام محمد و ال است بر این علم ایستوفی بکتاب
 من قبل خدا و او تاداه من علم ان که فیض اذقیمن و نیز از آن حضرت مشغول است
 که من وافق خطه فقد اصاب علمه پس معلوم است بعضی کلام حضرت فرالا نام که علم
 رمل علم شریف است و منکر بودن او خط است و علم نقطه طبع را بر عیب و معاد عالم
 و بنقطه با زمین شنید با بدوستن که این کلام نقطه است چرا که نزد اقیمن است نقطه
 چیزی است که قسمت پذیر نباشد و این بنیست مرکز نقطه خوشه غرض اگر نقطه فرد باشد
 یعنی **نار و هوا و ماه و تریب** و فردگی باشد در همه اصطلاح و روح هر اندر فرد بود و بیگفتن
 در بی جنبه و هرگاه تلفظ بنقطه کنی حرف می شود که عبارت از **ن و ق و ط و ج** است
 و آنکه اسم باشد بجهت آنکه حرفش خوانند و اسم است از برای آنکه هر حرف است چنان
 که **اول و ف** پس معلوم است که این نقطه عبارت است از عبارت حرف و بداند

اصنافیوت ترتیب جهات از اول گرفته بترتیب جهت دهنده یک بیک نطق **امتا**

نطق اشقیق و بادشاه آب و مغرب و خاک جنوب و با شکر شکر بخندم
سابق و در زیر بعضی تقدیم قوی بدون ضد و با ضد افوی جهت پشه و چون عدل نطق
بانیات مساوی همبسا شده عدل کتفین البته مساوی پشه از دوسوی فردها سبب نشو
پس در بیان کفله در هرگز نباشد **امتا** در بیان ذکر تکین **ایق** این است ۳۱ ۳۲ ۳۳
۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰

منسوبات

طبیعت علاقه و محسوبات
دیده ترتیب اینها بره است که نطق اشقیق و بادشاه و باری که بعد و بار باره و آب راضه و خاک را ببرد
عدل گرفته در صورت جادیده **فصل پنجم** در بیان ذکر منسوبات جهت شانه کانه با اعتبار
بلاکه **فصل اول** در بیان نفس و روح و دل و وطن و محسوبات و جهت و در بیان ذکر منسوبات
و علم و جهش و شکر ببرد و در بیان ذکر **فصل دوم** در بیان روح و محسوبات
و جهت در **فصل پنجم** و لیدر است بر نطق اشقیق و بادشاه در بیان ذکر منسوبات
و حسن و عذوب و دین و قرب و بعد **فصل چهارم** در بیان ذکر منسوبات و دین
و مقام و عاقبت و آباء و اولاد و اخبار آنها **فصل پنجم** در بیان ذکر منسوبات و در بیان ذکر
و صدق و کربانها و در بیان ذکر **فصل ششم** در بیان ذکر منسوبات و در بیان ذکر
و چاکر و شاکه و حیوان زنده و سحر و تنه و در جهت و سهم الغیب و صفت در زنده و سیر
و صد در **فصل هفتم** در بیان ذکر منسوبات و در بیان ذکر منسوبات و در بیان ذکر
شکر و بعضی این فانه را مقصود الاشیاء خوانند **فصل هشتم** در بیان ذکر منسوبات و در بیان ذکر
شکر فانه چهارم ششم و نیک و ودیعت و سروق و خوف و اخط **فصل نهم** در بیان ذکر
و دین و خواب و تعزیش و سفر و در خطبه هفتم و بحث علماء و طبقات و حال فارسیان
و علم غیب **فصل دهم** در بیان ذکر منسوبات و در بیان ذکر منسوبات و در بیان ذکر

در بیان

فهرق و عجب ماوی و باریدن باران و شدت سرما در **فصل پنجم در بیان ذکر منسوبات**

و در استان و اقبال نیت و در زمانه و در بار بار است و در **فصل ششم** در بیان ذکر منسوبات
و دلیل است بر دشمنان و زندان و چهار یابان بزرگ و در بخوبی گفته و در شهر و راه راه
گرفتن دهنه باشد ۱ اولین فانه تن و دعایت حکم آن بر حکم حکم است ۲ هر چه از
طالع است فانه ۳ سهم ابر بر آفرینش دلال ۴ چارمین فانه ملک و صنعت و آب
و ان فسر زنده عجبین طلب ۵ ششمین فانه رنج و تنه و باز ۶ هفتمین فانه از ان انشا
مکت در هشتمین خوف و خطر ۹ در نهم فانه علم دین و سفر ۱۰ عده و حیات از دهمین
و چون حد پشه از زده و یکی که پند ۱۲ باشد از این که زنده و در ۱۳ حکم او بر ستوران و عده
فصل نهم در بیان ذکر منسوبات و در بیان ذکر منسوبات و در بیان ذکر منسوبات

فصل دهم در بیان ذکر منسوبات

۱۴ و ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ و ۳۰
که است بر بودن و نابودن و او را فخر و بر و میزان العدم خوانند و در ابع را عاقبت العاقبت گویند
و فاضلی و سزای و مالم و الله مسلم **فصل چهارم** در بیان ذکر منسوبات که طالب این علم را
ست است که بجای آویز نموده که است به پنج شرط است **اول** با وضو بودن **دوم**
رو بقبله قفسه خوانند **سیم** همیشه با ذکر خدا بودن **چهارم** بر هر روز از نشستن **پنجم**
میل خود را بجنب چپ کردن **ششم** در بیان رمل سخن تکفیر **هفتم** محفلت بخور
کردن که فلک در برج کس نباشد و زواری نخس نباشد **هشتم** حله پاک پوشیدن **نهم**
در نیم شب بیل نون **دهم** سهم الغیب در زراعت مطالعه در سخن **یازدهم** در جنب نیت
صلوات و نماندن و از کاشقوله خواندن **دوازدهم** در عبارت در خطه نون **سیزدهم**
در روز ابر و بعد و برق رمل نردن **چهاردهم** برگشوده رمل نردن **پانزدهم** در

شرایط رمل نردن

درین روز **تاسار دهم** در کنار آب رمل نزلان **هفدهم** در همین حال و آفتاب
 و غروب آفتاب بل نزلان **بجدهم** در نصف النهار در نزلان **نوزدهم** در جبین خوب
 در نزلان **بیستم** در خط سیر بولد و نزلان **بیست یکم** همه روزها زهره خود قرع نزلان
 و تجرید همه نزلان **بیست دویم** خواطر اها فی دشت نماند آنکه هر چه در راه پیشند در دل
 وی سرایت کند **بیست سوم** از جگر ریشم هر چه بپسند گویند و اندیشه بکنند **بیست چهارم**
 چون ریت که با زهار نباید **بیست پنجم** آنکه از قهر عده یکبار ریش نکرند و آنکه بر سر
 تخته نبرد و دعای ریش خوانند و نیکت و در خاک یک بر تخته نبرد آنرا از زهره و نطقه نماند
 بلکه آن جگر از زهره و شاعر آنرا نماند تا که فریاد و این چند است از تجرید نزلان و بدانکه
 از کار و ادعیه شهور بسیار است و بر نزلان هر کدام دعای مدد می فرمودند و آنچه کترین از
 جد و ابا و پشاد و خواطر دارم که ما دست میفرمودند اینست که ابتدا ورده حضرت رسالت
 و نیت و بعد از آن سبع المثانی و معوذتین و آیه الکرسی بخواند و آیه و عند مغایع العیال
 بخواند و بعد از آن کبریا **اللهم ادرنا الاشیاء كما هی فی هذه الخلق و الرقیل یحیی**
ادم و شیت و ادریس و محمد بعد از آن این دعا بخواند **اللهم انی استکاف عنی کل اسم**
دعای فی عبد مجاهد کما فیما اوقاع عدل و کعاس جاد و طلمه السبل و صوره القنار
صنعت الدعاء و کشفنا العطاء ان توفیق حاجت و مستجاب حال فلان یحیی محمد و
دائیک علی التسلیم فصل نهم در بیان ذکر اویض اشکال از هر نوع بدانکه اشکال
 آنچه نیشن در دو خاک خارج نکر است و بعضی در نسل و موت و با وجود هر چه منفلیت است
 اثر منفلیت نترسد منفلیت ز روی دیگر بدون هر قرابت و ثابت از ثابت نمی و منفلیت
 اندوی بهای وی توانوت وافر ذکر **امنا فسوما** بخور زهره و شمشیر سعد باشند

ذکر صفتک

در مع

و مرغ و مرغ و مس و ذنب بخش باشند **امنا** در بیان عصب اربعه بدانکه حسی جان و تعالی
 عالم کون و ف در از طبایع چهار گونه ایجاد کرده و جمله فیه بنش مجوس و مجرود و حیات و حیات
 در بیش از طبایع است و اهان این علم را بنسب از طبایع نهاد چون لفظ اول اش و حرم با دو سیم
 آب و چهارم خاک و دیگر طبع اش از گرم خشک و مادر گرم و تر و آبر سرد و تر و خاک سرد
 و خشک و دیگر مزاج صغیر و نفس اما با دم و نفس تمام آب و در مجرید نفس همه خاک سوختن
 منقذ که کترین اش زرد باد سبز آب سفید خاک سیاه و در مرکز نزلان از عصاره کرب بکنند
 دیگر نقطه انقباض نظر و نقطه باد نظون لفظ آب اتصال و نقطه خاک انقباض شیره دیگر نقطه اش
 از سر تا کردن نقطه یاد نماند لفظ آب تا بخران نقطه خاک با در دیگر بود در جمیعا در مرکز خود
 و در مرکز مخالفت مهرب دیگر نقطه اش منجوری لفظ با سوسه نقطه آب در مرکز لفظ خاک
 بین دیگر نقطه اش نماند لفظ باد بهر از نقطه آب نماند لفظ خاک نماند لفظ خاک
 مساوات بیوت که با عضای آدمی منسوب است بهین نوع است **خانه** اول دل است بر سر و
 روستا **خانه** بر رفا و کرون **خانه** سیم بر کتف و دستها و بر سینه و بر عروق در مجازات است
خانه چهارم بر پهلوی و در کاه **خانه** پنجم بر ناف و شکم **خانه** ششم بر آلت تناسل و مقعد **خانه**
 هفتم بر سینه و ریهها **خانه** هشتم بر رانها **خانه** نهم بر پا **خانه** دهم بر کعبه **خانه** یازدهم
 بر سینه **خانه** چهارم دل بر است بر پاشنه و کعبه پای **فصل ششم** در بیان ذکر اشکال شانزه
 کانه با سازه مختلفه بدانکه شکل لجان **در مع** دیگر فاسکی و علم خوانند و شکل حرم **در مع** را در شاد
 دیگر سبب اس را مطروس خوانند و دیگر نفت ته انالیج **در مع** را در جبل و دیگر سلطان الزوال
 خوانند و شکل باض **در مع** را ابق در آ و عسکران خوانند و شکل قهقی انجام **در مع** را بخن
 و اطراف خوانند و شکل اصحاب **در مع** را نر و پیر و خوانند و شکل عبه انجام **در مع** را منشور

۱۶
اشارات از بدین

و دیگر بسته و پانده خوانند و شکل مینمایند با لاجی خوانند و عقلم را **سوس** درام
 قوت خوانند و شکل قبض الدافل را **طاف** و شفا خوانند و شکل فرج را **اموال** و دیگر
 اشق و جود را خوانند و شکل نظره الدافل را **کجا** و شفا خوانند و شکل نفی الحدا را **کرض**
 اربع و دسفر خوانند و شکل عتبه الدافل را **دو** و حام در زراب الفتح خوانند و شکل طریق را **کرض**
 و سبع خوانند و شکل جاعت را **امیر** خوانند و در اکثر بلاد بهین نامها شهرت داده و در
 کفره و چنین میسازند **فیه یک** در بیان ذکر شکل بزبان پوران ذکر کنیم تا معلوم شود و این
 چنانست که شکل لیان را **صن** ماکه خوانند و شکل جز را **مطروش** خوانند و شکل
 نصره انجاء را **تشرین** خوانند و شکل باهر را **ایقان** خوانند و شکل عتبه حاج را **اسلطان**
 خوانند و شکل اجتماع را **کیطان** خوانند و شکل عتبه انجاء را **رکبه** خوانند و شکل نفی
کوس خوانند و شکل نجس را **سقاق** خوانند و شکل قبض الدافل را **سوس**
اکوس خوانند و شکل فرج را **کوس** خوانند و شکل نصره الدافل را **ایقان** خوانند و شکل
 نفی الحدا را **اوزاع** خوانند و شکل عتبه الدافل را **فائمه** خوانند و شکل طریق را **الرزق** خوانند
 و شکل جاعت را **صانه** خوانند و در اکثر بلاد بهین نامها شهرت گرفته و میسازند و این
فصل هفتم در بیان ذکر سپردن آوردن ضمیر اکنون بدانکه این باب در این علم مشکل تر
 ابواب است و هر که ضمیر تواند کشودن در این علم کاملست و از آنکه کلی و جزئی خبر تواند داد و
 ضمیران غیر از حق سبحانه و تعالی کسی نیست مگر آنکه از نیاید باشد و آنکه در درم طالع مسریم الغیب
 و شرائط مذکور را بجای آورد که بر اکثر ضمایر واقف گردد و از اقصای نفس بقدرت است که اگر
 کسی گوید که ضمیر خلدی دانم از تا بر علم نجوم در وی با هر علمیکه است از کلام از بزرگوارک و طاعیرون

سنت

سنت و او داناست بر سر هر جمله شپا و خدا در کلام خود یاد نموده که **و عندک مفاتیح**
الغیب علیها الاکھوار استادان این فن ضابطه چند پیدا کرده اند بقیاس و تجربه
 که پیش از افساده است و بر نمود و شش نوع ضمیر گفته اند در هر قومی از باب این علم استخراج
 بضایع بطریق چند نموده اند و یاد ذکر کردن آن جمله در این مختصر معذور بودم اما از آن
 جمله آنچه بهر باب است و بر آن اعتمادی داشته اند مرقوم میگردد اول ضمیر از طالب
 و مطلوب بصدد عظیم دانی لغایت پسندیده است لیکن بمراتب ده بان و جاعت هر روش
 دایره عدد سپردن ضایع مطلوب هر شکل شکل هفتم نیز که نظر مقابل خود در
 و این را ناظر و منظور نامند و منزه حکای بر بر چنانکه مطلوب هر شکل شکل بازده
 است نیز که نظر بامید خود دانند **مؤلف** آنچه بکبرین را اکثر اوقات در ضمیر
 و احکام فتموت روی نموده مخصوص در دایره اربع و این در نزد جمیع استادان معتبرست
 که در این علم چهار شکل است اول ضمیر بافتن **هرم** جمعی گفتن هم می پیدا کردن
 چهارم و ضمه بیرون آوردن است و هر کس که از عهد این چهار بیرون آید در این
 علم کامل و ما هر شده و این حاصل نشود الا بر بصوت و مکمل دشتن نفس از ضایع شیخ شرط
 مذکور که به سبق مذکور شد کسی بگوید که چرا پروردگار را بجهت شرایط مذکور از هر ضایع نوع
 انسان پیدا و موجود است مگر بالکلی که هر یک از این فرقه ظاهر یا پنهان یا پنهان
 نار حقیقت با جماعت در شخص و در زوا و هسا لمبست بلایس نهاده و پانمانند
 معرکه از این چند عباری نشانه در بساط انبساط در بساط خاک پستان
 کشته و قرصه و خسته در دست بسجنان لا یعنی و نیز را کوئی اشتغال خزانند و بجهت

اشتهار الفاب و کستی برسم و رسم خود مضاعف گرداننده و نشیندند که نصف
 صحیح است که لعل علی داخل الضبط لعل لعل عیاج الضبط و در مدبث نموده اند
 بنا بر این است که سخنان و احکام ایشان به وصل و از نا سخن نیم اشکال مجرب نشدند
 در این چهار مسئله بر سپیل اجابت ذکر می شود اما بدانکه در پیدا کردن ضمیمه از طرح
 نقطه افکند پس گویند از برای ضمیمه **اول** آنکه طرح کردن نقطه نزدیک رمال چون بد
 فارور است نزد طبیب جهت آنکه طبیب چون بیمار را می بیند و با فارور را نماید چون بد
 معالجت چگونه کند و هم چنین رمال را باید که طرح نقطه داند و ضمیر که بد و حکم کند پس
 چون این مقام معلوم و مفهومی شد بعد از آن بدانکه طرح محتاج هر جزئی است اول مجموع
 عدد که از آن طرح هر چه مقداری معین تا فیزی از این مجموع طرح کند اما مجموع عدد
 چهار است آنچه مشهور است اول مجموع عدد که نسبت یک عدد و شصت و هشت عدد است
 که پیشتر از این نقطه است **۳۳** یکصد و هشتاد و شش عدد است **۳۳** چهار و هشت عدد است
 که عدد خانهاست **۱۴** نقطه افراد و از رواج رمال است که در وی حاصل مسا باشد تا عدد آن
 جمله صحیح کنند و طرح نماید آنچه نماید از خانها اول قیمت نموده تا یکجا یک نقطه منتهی
 شده ضمیمه بود در شکل و مادر خانها بدانکه ضمیمه در شکل است و مادر خانها و شراط
 نسبتی است که نظر کند اگر که شکل در رانها عدد خانهاست که فاهناش نزده
 گویند است ضمیمه در شکل است که طرح لور رسیده است و الا ترتیب در عدد خانها **۱۴** شانزده
 گانه بنامند و ضمیمه را خانهاست که طرح آن انما فرموده است **نوع دیگر**
 عا لرای کمترین چنان بود که هرگاه شکل میزان رمل مثلا مثل کل **نوع دیگر** و اجتماع
 صاحب خانها ششم است و ده خانها دارد تا میزان رمل و ده دیگر مضاعف کنند

طری

ضمیمه

در مجموع عدد است شود بعد از آن از وی شانزده طرح کند تا چهار عدد در زوی باشد
 بود پس ضمیمه از خانها چهارم و با از شکل **نوع دیگر** دیگر جهت ضمیمه مثلا در وی نفهم
 اشکال اعمات این بود **نوع دیگر** و نیز از شکل **نوع دیگر** باید که اشکال اعمات مذکور را
 با صیغ عنصر که شکل است فرب نماید و چهار شکل بدر آورد بعد از آن از چهار
 شکل دو شکل بهر سانه و بعد از آن از هر دو پنج بهر سانه و از هر پنج ضمیمه که بد
 چنانچه اشکال اعمات با اشکال عنصر که هر شکل حاصل الضرب این بود **نوع دیگر**
 و از هر چه بی که بقوت این بود **نوع دیگر** مع هذا در خانه ششم بود **نوع دیگر** پس سوال از حرکت
 و دفع خانه یکم است از دست و برابر و همچنین است که میساید میزان بهر تفرقه نماید
نوع دیگر از مطلوبان شکل که در خانه اول نشسته باشد ضمیمه و با از شکل مطلوب
 و با از نموبات خانها ضمیمه کند **نوع دیگر** دیگر هر شکلی که در اول که هر چه او ضمیمه
نوع دیگر ضمیمه از قوت اشکال گویند چنان بود که هرگاه چنان رمل شکل بود **نوع دیگر**
 و قوت عقلمه خانها هفتم برسد ضمیمه از خانها هفتم و با آن شکل که در آن خانه هفتم
 ضمیمه باشد **نوع دیگر** دیگر ضمیمه از خانها اول و خانه هفتم شکلی میرون آورد و از خانها
 چهارم و خانه هشتم شکلی میرون آورد و از خانها چهارم و از خانها هشتم شکلی و از آن
 هر **۲** شکلی پس نکرده که آن شکلی در کجا و چه مرکز افاده که ضمیمه آن شکل و با
 خانه بود و هرگاه اشکال مکرر معدوم بود ضمیمه البته از غیب بود **نوع دیگر**
 عا را در اینل بهر چنان است که نقطه های نش را بشمارند چنانکه باشد در هر ضرب
 کنند و آن عدد در جمع کنند و نقطه های زوج هشتی را نیز جمع کنند و در هر ضرب
 کنند و مجموع عدد را برسد یکدیگر بزنند و شانزده کور طرح کنند و هر چه از باقی طرح ماند

ضمیمه

ضمیمه

طری

ضمیمه

بجایمانه قیمت کند و آن خانه که تنها شود ضمیر بود در شکل و با در خانه شش در هر طرف
 ضرب کردیم هفتصد و دو در ضرب کردیم سیت و یکصد و شصت و نقطه نوب نش و نه عدد بود
 ضرب کردیم هجده عدد و مجموع سی و نه عدد شد **۱۶۱۶** طرح کردیم باقی عددها و در
 آنهم شکل **۱** بود پس ضمیر از ضرب بود و مقصود از ضرب **نوع** دیگر ضمیر چنان است
 چون دو نقطه بزرگی در دو جانب می شود آن شکل را آن دو شکل که در خانه سکن را در
 و این **نوع** ضرب نامیده و شکل دیگر که از پنجم حاصل میشود یا یک ضرب کند یا پنجم شکل هر سه
 و آن شکل ضمیر بود با در شکل با در خانه خطا نهند **نوع** دیگر ضمیر عاری شیخ هفده عدد و اتمام
 زانو و صواب مصلح چنان است که نقطه را فرد از خانه **۱ تا ۲۰** بگذرد و آنچه حاصل از آن
 صد و هشت عدد که گنند پنجم پنجم **۱۶۱۶** طرح کردیم آنچه باقی ماند بجایمانه قیمت کنند آنجا
 که تمام شود ضمیر بود در شکل و با در خانه شش در هر طرف و نقطه با افراد از خانه یک تا پانزده
 کردیم پست و هجده عدد بود از یک صد و هشت که باقی نشان داد و هشت عدد ماند و از ده کونه
 طرح کردیم باقی چهار عدد ماند و در خانه چهار شکل **۱** آمد بعد پس گفتیم که ضمیر از مقام و با سفر
 سائل باشد **نوع** دیگر از مکرر شکل خانه اول که بود اگر شکل مذکور در چند جای مکرر کنند
 در هر خانه که مقبوض باشد و در مرکز موازی باشد ضمیر **نوع** دیگر ضمیر برده اول
 و آخر اشکال را یعنی نقطه ای نش و فاکر از خانه یک تا پانزده عدد و از ده که در طرح کنند
 اینجا که طرح بوی رس ضمیر باشد و این ضمیر را رؤس ارجل نامند **نوع** دیگر ضمیر شکل
 نه و ده و با زره و در افه راهمات سازد و نیز این جمله را بدستور مذکور با شکل سابقه
 و از وی در شکل حاصل کنند و از این در شکل نیز شکلی که بتی بود بهر ساند و از وی
 ضمیر که **نوع** دیگر ضمیر باشد که شواهد این را با در خانه چاکه فاعده هفت و چهار شکل

ضمیر

ضمیر

ضمیر

حاصل کند

حاصل کند و از چهار شکل در شکل و از دو شکل شکلی برابر و در هر طرف خانه که در یک
 بهر سه ضمیر از اینجا که بود و هرگاه بافت نشود سوال از غیب بود **نوع** دیگر ضمیر
 بقاعده مخرج و آن چنان است که هر شکل که در خانه اول به پند که شکل مخرج او
 که در کدام خانه است ضمیر از نمویات آن خانه که بود و در متن مخرج چنان است در عدد ضمیر
 شکل را که در هشت هشت طرح کنند اینجا که ماند به پند که با عدد ضمیر کدام شکل موازی است
 آن دو شکل مخرج یکدیگر باشد مثلاً **۱** که شکل **۱** ده است هشت عدد که طرح کنند پنجم عدد
 باقی ماند و عدد هفده **۲** بزد و عدد هشت پس این شکل مخرج یکدیگر باشد دیگر عدد
 عشر شکل **۳** الحاصل **۳** شش است و شکل عتباتی از مخرجش بزرگی امر و شکل مخرج
 یکدیگرند و باقی اشکال **۴** **دو اشکال** سیاید است که اشکال را با یکدیگر
 انظار است چنانچه که کسب بعد را هم از تسبیس و تریس و مثبت و مقابل و مقارنه
 و این از دوازده خانه در نگردد و آن دو نوع است یکی ظاهری و یکی باطنی ظاهر است که شکل
 مقصود است باقی که طالع او است بتثبث نشیند یعنی در مخرج و نه که یکی مثبت السیرت
 و یکی تسبیس این و با در سه و با زره که یکی تسبیس است و یکی تسبیس این و با در وی
 که مقارن است و در این انظار سعد و نحس اشکال سیاید است شده اگر شکل بعد در خانه نرسیم با
 مقابله شش و پس بر بخش خواهر است و اگر سنی در خانه سعد شش که مثبت است این پس
 دلیل بود که اگر ظاهر انکراتی که همسایه نزارد و بدین طریق استراجه واره حکم باید کرد و باطنی
 است که اولاً باید که انرا سان لاسر کنند و سان لاسر است که نظر کنی که خانه مقصود شکل
 اولاً که است و شکل اول را بان شکل هم کنی و شکل دیگر هم کنی نگاه به یعنی که این
 شکل هم در نسبت باطالع بجه نظر نسبت از انظار و تریس و در شش حکم کنی از ان

ضمیر عدد

انظار اشکال

و بعضی گفته اند که شکل فانه مقصود را با صفا ضرب کنی و شکل او را نیز همین بسین در
 شکل حاصل آید و در شکل را با هم ضرب کنی و شکل بیرون آوری و به معنی که آن شکل را با هم
 طالع نظر نشسته است سعد و محسن که در آن کفی و بدانکه تملیث تمام صورت
 و مقابل تمام شش است تریج نیم دشتی و مقارنه با سعد باشد و با محسن کسب و علم
 استخرج ضایع **ایضا** در استخراج ضایع بدان ای عزیز در آنکه در آن نوشته که همیشه ضمیر میباشم
 چرا که کسی اندک ضمیر کسی نیست بخیر انشا و اگر کسی گوید که من ضمیر نیستیم که از کسی بود
 که ضمیر نیستی باید که از برای نام من باشد بدان آنکه ضمیر خود گوید و دست بر دل زند تا سائل
 ضمیر خود گوید و بر آن باشد که حال خود را بگوید تا حال بدانند الله را ملکت نادانند از
 هر چه می کشد اما بدان ای علم تجرد در باب ضایع هر چند معلوم که اندک از آنجا که اعتبار
 و اعتماد پیشتر آن که در این کتاب با گفته شد است **تفاوت** دیگر ضمیر است که بگویند بدان
 شکل که در **۱۰** است که نطق بر سه و چون **۱۱** و **۱۲** با در زین چون **۱۳** و **۱۴** با در زین و
 چون **۱۵** و **۱۶** پس چون بگویند که این نطق از دست بیرون برود و از جهت اگر بیست برود
 بر سه و در اول آنجا بگویند که **۱۰** هر چه باشد اگر **۹** هر چه بگویند که **۱۱** هر چه باشد **۱۲** و اگر **۱۳**
 برود بگویند که **۱۴** هر چه باشد **۱۵** و اگر از جهت چپ برود **۱۶** هر چه و بعد از آن بگویند که **۱۷**
 باز برود با چپ و اگر **۱۸** هر چه بگویند که **۱۹** هر چه باشد **۲۰** و اگر بنا بر سه برود
 به **۲۱** هر چه پنج پایش آنجا که باشد ضمیر آنجا است در شکل با در فانه و خطانی باشد لیکن
 سائل مسلم باشد با سلم ندارد پرده پوشیده باشد بدان بسبب عبارت ریال اندک کرده
 باشد و اما زمان گفته است که حسن طریقی است که اگر نطق از هر چه ضایع روی یکی از جانب
 دست باز باشد و یکی از جهت سکر که گویان که نام پیشتر ضمیر آن باشد از شکل با در فانه

سین

و اگر

و اگر هر چه را بر پیشتر ضمیر از چیزی باشد با هر چه در هم زند آنچه در این ضمیر آن بود و گویا
 عبارت است از قوت و خط آن شکل در آن فانه از سنک و عدد و حرف و مخرج نسبت با بل و با بل
 نسبت با بل و در اینها از خطوط و در هر نفس گفته اند که نطق این بران بر این است که با یک برسد
 اگر آن شکل در آن فانه باشد صحت سکون با عدد با حرف بود خود صفت و اگر در صفت
 نبود به بلند تا آن شکل چند نطق داده بر فانه نطق بر **۱۹** آنجا که بر سه ضمیر باشد در شکل با در فانه
 انگی و اگر نطق نه از نسبت رهونه از پنج **۲۰** ضمیر در شکل **۱۰** باشد یادگر که جهت و اگر
 جاگر شده باشد گویان را نکره که نام قوی تر است از آنجا که به و تفال گوید که بر آن جماعت باشد
 آن را بلیت جسم که گن و بعضی گفته اند که از کمال بر آن طریق نیز صفت شد طاعت
 بسبب نشاء از فاطم اولی و اگر **۲۱** در زین واقع شود به نسبت که در ملا انقلب کند و بعضی
 گفته اند که از طریق نطق اول را در سه و در آن وقت بعضی اول و جسم گفته اند در باب گفته است
 که استخراج ضمیر از طریق شوه چنان است که سکه که در بیرون واقع شود به سه و روی چپ
 اگر بر سه برده روی به **۲۲** اگر بر سه برده روی به **۲۳** اگر بر سه برده روی به **۲۴** و اگر بر سه برده روی به **۲۵**
 بخت یا **۲۶** باشد و از اول بعضی نیز بر سه چند بخت را با بد و اگر چه باشد روی به **۲۷** و اگر
 یا به پانزده روی به **۲۸** یا به **۲۹** یا به **۳۰** و اگر به هفت روی به **۳۱** یا به **۳۲**
 و باشد که از یک تا به هشت رود بعضی و از هشت نیز بعضی بگویند تا اول به هشت
 و سپه شده طبع از طبع آن منزله او هم با بود و بهر جا که منتهی شود از هر چه شکل مشکی
 آنکه در شکل اطلب هر جا که باشد حکم و ضمیر باشد و اگر آن در بل برود باشد در فانه
 در فانه سکون آن شکل نطق کند تا به شکل است و در فانه عدد و شش که شکل است و از این هر چه شکل
 شکلی بیرون آن شکل دلیل حکم و ضمیر باشد و بدانکه هر چه نطق که در صورتی جمع شود در آن

بسته که در فیه پشه و الا که نسبت **فوج** دیگر که شکل ۱۳ و ۱۴ داخل پشه
 که در فیه است و الا که نسبت **فوج** دیگر که بگرد چسار و شش را در پشت خرب نامند و از این هر
 در شکل شکلی بر آرد اگر شکل **۱۵** و با مصدر و منسل باشد و بعد از بودن در فیه است و بنا
 اشغال بر نبودن **فوج** دیگر نسبت آن موضع که کان کرده در مرکز پشه که شکل چهار و شش
 در یکدیگر قرار گیرند اگر بنجه شکل **۱۶** باشد با شکل **۱۷** در فیه باشد درگاه خارج
 پشه معلقا باشد و چون معلوم شود که در فیه است آن موضع معین را یکی قسمت کند
 و ملا خط کند که در فیه چهارم در شکل آمد و بکلام نور حریق دانه و در فیه پشه در شکل
 آمده که شکل فیه است کواه است بر دست چپ در فیه و شکل فیه پشه کواه است بر دست راست
 در فیه و شکل فیه کواه است بر چپ و فیه و اگر در فیه است این **فوج** منققت که شکل
 فیه چهارم در فیه ششم ضرب کند چسکه از بنجه است و این نوع اثرات انواع است و شکل
 شرق این است **۱۸** و شکل غرب این است **۱۹**
 و شکل شمال این است **۲۰** و شکل جنوب این است **۲۱** و در بین شمال
 جدول فیه پشه در علم **اعصاب** که در چهار نظر که نسبت نمی آید پس با پشه است که شوره
 و نواظر را به پشه که بکلام طرف نشان میدهد چسکه است با اشکال سه بر دست راست در فیه
 و شکل پنج بر دست چپ و شکل ده بر چپ در فیه کواه است پس بپند بکلام زیاده می کنند
 که در فیه در اینجا است با فایب با هر که باشد فیه مقصود را با طالع بگیرند و بر این پنج نکره
 چهار غایت و بعضی از بکت در فیه در پشه این کتاب قلمی شده بعضی است کسی که بنهم
 پشه مطلق شوند این را تعقیب این حقیر نیست که در نسخه جدید چنین است طلب با ی

شمال	شمال	شمال	شمال
شمال	شمال	شمال	شمال
شمال	شمال	شمال	شمال
شمال	شمال	شمال	شمال

فصل در بیان ذکر اشکال و صفات و خصوصیات با شش خاص از هر نوع بدانکه در
 عناصر و الوان و طعم و جهت و دنیانات و حیوانات و جنابات و صورت و جهات و
 مواضع و طبقات و منویات اشکال لجان **۲۲** اشکی و رزق و کلویک و معدنی و نوش
 بوی در روشن داموی و عا و س و حیوان بنکو و شش با و قار عا قسل و کامل و پهن
 سینه که روی بگو چشم و خوش نظر سفید کوز که رنگت اوسیرنی زرد و از اطراف
 طرف مشرق و جایی خوش و بلند و فانه زوشن گفته اند که مسجد و محکم باشد و آفتاب
 و نما و شراف و سادات و اهل در سر و مدارس و شکل **۲۳** بادی و سنج و شش
 و حیوان و بقسم و غناب و وسیله دزد و حیوان و زرد سنج چره جو گنسنده
 جاهل که مردم زردی در سنج پشند با بنده باوه کوی بسیار کوی در اطراف طرف

در شکل و صفات و خصوصیات
 با شش خاص معرفت نامزد
 اشکال مردم و معاصر مکان
 و حیوانات

شمال دجای عالی ترش روستور مثل صلاح خانه و موضع سیاستگاه و اهر سباه و
 صلح و جنگ و فتنه و از طبقات تعصب و حسد و فساد و مجام و آهنگر و جلا
 و شکل لفره الخارج **۳** اشش و بادی و مسیح و زرد و شیرین و معدنی و خشک و طبعند
 مرکوب و کانی و عزیز و از ان شخصی ربت قامت و بزرگ نفس لغزش پوست کشاکش ابرو
 که در روی شانی در دروازه اطراف طرف شرق با بل شمال جای عالم که دایم مردم
 باشند مثل مقام سلطان در میان و دار الفیج و جایی و قصری ای طار و از طبقات تجار
 و ملاح و صحت با دو جوهریان و شکل سافس **۳** آبی و سفید با بل بسز و توریاتی و ترو
 جویان آبی و از ان شخصی سبانه بالای فسر به تن سفید کوبه و درشت چشم و مشرب
 دلب و خوب چهره و از اطراف طرف غرب و جایی خوش سبزه راس روان و خانه که در میان
 خانهها معمور باشد و از طبقات بر ملک و کسان متکبر و بزرگان و دولت سندان و بازاری
 معشبه و شکل قصب الخراج **۳** اشش و آبی و سباه و مسیح و طبع و شور و معدنی و خشک و
 زهره دارد و در چشم بر چشم و زرد و از ان شخصی سبانه بالا سبانه کوه نشانه و
 پهن و کوچک سر کشتنی از آبه و چهره فتنی درشته باشد و از اطراف طرف شرق
 جایی خوابه و ناخوش و خانه که قدر جای از ان فرسب شده بودند و همه دیگر آبادان و از طبقات
 شب روان و در زمان که بان و سک بانان و شکل اقباج **۳** بادی و آبی و نبفش و
 سبزه پهن و طبع جوانی و کلک و کرم مثل جیرانی که نموان خورد و متفش و از ان سبانه بلند
 و قامت و دراز پشت و بزرگ بینی و کوچک دندان و پهن پیشانی و گرد چشم و کشنده
 کردن و مار کلب و از اطراف طرف شمال بل بغرب و جایی معمور چون ملازس و مسجد
 که نمازت خوان و قنبر با حدیث که دره شود و از طبقات پهر سندان و دهران و نقاشان

و عطلان

و عطلان و زران و شبه که از سبهای علوم خبط در مانج بهر سبانه باشد در کافه
 سب سبانه که باشد و شکل حته خارج **۳** اشش و بادی و آبی و سبانه و تزه و نوح معدنی و خشک
 و ناخوش و معدنی و خسر از ان شخصی قه سبانه و دراز روی و کوچک سر و تنک دندان و
 تنک دندان و بزرگ و پهن پیشانی و از اطراف طرف شمال و جایی ناخوش مثل ما در طبقات
 و تون تمان و جلهای فرایه و مکانهای تاریک و خوشک و ناخوش و از طبقات مسکینان
 و کدبان و مردم خسیس که به شترت الارض خوی گرفته باشد و از ان سبانه ت پهن پهن کند
 و شکل انیس **۳** خاکی و سبانه و ترش و کانی و در هر چه کم بکار آمد و شترت و خشک و کانه
 و صیقلی و از ان مردی دراز قد سبانه زکات بزرگ دندان که بر روی شانی درشته
 باشد و تیر شده که داغی یا زنی در پا دارد و از اطراف طرف جنوب و در زهر پهن
 و با کوزه سبکین و جایی ناخوش شد سبانه و مار کلب و صحرای دور و بی آب و از
 طبقات جماعت سبانه و ششمان و شکل قفله **۳** اشش و خاکی و مسیح و سبانه و طبع
 و ترش و کانی و خوف و از ان سبانه بالا متوسطه سبانه زکات مردی از زرق چشم
 طبعی پهن و حالاکت و از اطراف طرف جنوب با بل بشرق و مقام کوزه خانه و جایی با کلب
 بنوده باشد و معدنی در کوه و غار و همس جایی ناامن و از طبقات قلع ششمان و زرد
 و چاه کنان و شکل قصب الخراج **۳** بادی و سفید و زرد و سبانه و شیرین و کلک و کانی و زور
 و خوش بوی و معدنی و جویان و از ان مردی سبانه بالا سر کوچک سر و تنک شانه و از
 اطراف طرف جنوب جایی خوش مزاج و نشین و مقام سلطان و متقی ابدان درین وفاده
 سبطه روشن و بازار الفرب و حکاک و حرف و کشتک و ناچه و خواهر کان معتبر و شاپر

کبک پای، زده پشیرن و قند و حیوانی و هر چه خوردند پد و از این مردی دراز بالای کچک
 سه با یک نام کشاده بروی سپید پوت سپاه چشم بر روی نشاند در استه پشد
 و شایه که بر سر دایمی باز نمی دارد و غشاش و غشاش پیشه و فراخ روز و از صید او و از
 اطراف طرف شمال و مقامی خوش و نیکو و بدان و خانه که در میان همه جای که گرمی و آفتاب
 نزدیک و به شد و عیشگاه و حرم و شایه که مهران و جمع و معرکه کبران و سازه و لوازم
 و از طبقات مردم صید عیش و شانه و مسخره و شایه که ساده روی باشد و زود سخن
 قبول کند و شکل بفره الدخمل آبی و فاک و سفید و تیره کله کبر و بقات و خوش روی
 و در آب و حرارت و از این شخص سینه بالا بر نیکی و بر بزرگ سر و کتاه کرده و کمر چشم
 و دین دارد و با حسب و نب بود و از اطراف طرف غرب مایل بجنب های سه کله کبر
 که معمور باشد و آبی که در زیر زمین استاده باشد و با کتاه دریا و مقام غت لان در زمین
 محرز و بار کتان و مردم این دین دارد و شایه که فاضل و با عمت و با مردم منوب بشع که
 از منصب و شغل معزول گشته باشد و شکل نقی الخیر آکشی و آبی و فاک و از رزق
 و شیرین و بنای و مانند جزیره و بسته و کوه سفید و گاه و از این شخص سینه بالا بر کتاه کرده
 بزرگ بینی و نیکو صفت فراخ سانه تنگ دنان از رزق چشم و شایه که مردم در مری بس فرزند
 و از اطراف طرف غرب مایل بجنب نشاید جای فرزند و نه خوش که مردمان در آنجا کتاه باشند
 و با مقام فاخره و فساد و از طبقات قساق و قاتر و مردم در کتاه از آنجا کتاه
 و او پیش شکل عتبه الدخمل بادی و آبی و فاک و سفید و حرم و شیرین و حیوانی و فواکه
 و در آب و حیوان غر غر و از این دراز بالای بکوره وی دراز کردن فراخ و کتاه
 دندان بزرگ و شایه طرف حرم و از اطراف طرف جنوب و مقام خوش کتابا و کتاه

و شایه

و شایه که فاضلی و محاسب را مقام بود و از طبقات اهل طرب و محترمت و حرمت سرور و بازنه و شکل
 طرب آکشی و آبی و فاک و شیرین و ثور و بنای و حیوانی دراز آنا مانند مار و مهربان و از این
 شخصی بلند قامت کشیده روی و سفید و کشاده دندان کبر چشم صغیف اندام و مقبلا احوال
 و از اطراف طرف مغربی که سکنی کند جاهای خوب و آبادان و شایه که سر و ابرها و از
 طبقات رسولان و جاسوسان و بچه کتاه پس فوات و مردم با بار بر سر و کتاه عمت
 هیچ غصه ندارد و بوسیله نیک و کله کبر و کانی و بنای و نیکت کبوره و حیوان قوی بزرگ
 و از این شخصی منوط القاهره کشاده ابر و پهن روی و تنگ روی چشم و دندان تنگ و زده
 بی اندام و از اطراف جنوب و جای بسیار شگافه و دندان که نمکی صغیف باشد و از طبقات
 ابر شمر و مردم ذوق فزون و حکیم دنیا و مردم با یک اندیش **فصل دوازدهم**
 در بیان ذکر اوقات و اربعه روزه بداند او نا در روزه ظاهر و باطن و با هر روزی را دانند
 تا آنکه صبر و عمارت و صبر و استقبال را با بنده شگافه اول و چهار و هفت و دوه را اوقات
 دانند و خانه دو و پنج و هفت و هشت و نهم را با بنده اوقات دانند و خانه ششم
 و نهم و ده را هم را با بنده اوقات دانند و و ترا قوی غر غر و لطیف و شریف دانند و هفت روز
 و نهم و ده و باطن را از وسط دانند و حال دانند و استقبال از وی گویند و از ابرها
 اوز و صغیف و ذلیل دانند و ماضی یعنی گذشته را از وی گویند و دیگر بدانند خانه یک
 و سه و چهار را اعمات دانند و ربع هر چه را بنات و ربع ستم را متوالیات و ربع
 چهارم را زوایدات دانند و دیگر بدانند چهار شکل ثابت اند یعنی چون معلوس همانند
 زمینان شود و شکل ثابت این است **و شایه** و **و شایه** و دیگر بدانند انشراح نطفه است آن
 بر چهار نوع است **نوع** اول موافقت است **نوع** دوم هم مصداقت **نوع** ستم مسامت
نوع چهارم مخالف است بنا بر عمت بدانند که پیش در مرکز پیش موافق المراج است

۳
 مهمات بنات
 و اعیان
 متر

در سپین است باد در مرکز باد و آب در مرکز آب و خاک در مرکز خاک تا مدت میان
 آتش و خاک است و در میان آتش و آب است و در میان باد و خاک است اما مسلم آن است که مطرب
 جزئی آتش که گرم و خشک است در مزاج باد است که گرم و تر است و مطرب کلی آتش است که سرد
 و تر است زیرا که گرمی خشکی محتاج بسردی و تری اند تا آنکه عدال حاصل شود و دیگر بدانکه
 چون انقلاب هر یک از عناصر را در زمانه که آمده باشد در عنصر و جزو هر یک از آنها مثلا آتش
 چون باد شود و لیس است که نظر نطق شود و اگر آتش چون آب شود نظر باعث اتصال
 شود و اگر آتش چون خاک شود نظر باعث نطق شود و اگر باد چون آب شود نطق باعث
 اتصال شود و اگر باد چون خاک شود نطق باعث اتصال شود و اگر باد چون آتش شود نظر
 باعث نطق شود و اگر باد چون آب شود نطق باعث نطق شود و اگر آب چون باد شود نطق
 باعث اتصال باعث اتصال شود و اگر آب چون آتش شود اتصال باعث نطق شود و اگر آب
 چون باد شود اتصال باعث نطق شود و اگر آب چون خاک شود اتصال باعث اتصال
 و اگر خاک چون آتش شود اتصال باعث نطق شود و اگر خاک چون باد شود اتصال باعث
 نطق شود و اگر خاک چون آب شود اتصال باعث اتصال شود و اگر خاک چون خاک

ذکر است و...

سود اتصال باعث اتصال شد و تحقیق این انقلابات در مواضع و طرق مختلفه
 مشرف فاضل **فصل پنجم** در بیان ذکر رسان الامر و احکام وی متمم بر چهار
اول است که مشک که در خانه پخت شده باشد با خانه مخصوصی نمائند و از بعد و
 سخن نیتیه احکام نمائند مثلا مقصود از خانه هوائی باشد که نیتیه فانی است را با خانه مرکز
 ضرب بخمه هرگاه پنجم شکل سعد فاج بهر سه مثلا **با** البسته خلاص و کلمات
دویم است که نظر کنند در خانه مقصود که چه شکل آمده و در کجا اندر یافته مثلا آنکه خانه

مقصود

مقصود هوائی است که در شکل این آمده و تکرار وی در خانه هوائی که پس البسته خلاص و
 نجات پنجم بجهت معاد نشان در ستان **سپیم** است که بعضی شکل خانه بکرا باشد شکل دو خانه
 ضرب کعبه پنجم آن هرگاه شکل در صورت حکم بر حصول مطرب میکند و اگر در عا فوج
 باشد و شکل سان الامر که سعد فاج بهر سه حکم بر خانه و نیتیه فانی است که پنجم
جماد است که شکل خانه را با خانه ای مقصود ضرب نمائند و از پنجم حکم کند مثلا
 اگر مطرب از عاقبت در برون رفتن از مقام بعد شکل خانه چهارم ضرب نمائند اگر پنجم
 سعد فاج بهر سه البسته فوج از مقام سعادت میشود و دیگر بجهت نطق و حرکت نزدیک
 شکل خانه بکرا با خانه سه ضرب نمائند و دیگر بجهت اتصال نیتیه فانی است که با خانه
 هفت ضرب نمائند و دیگر بجهت اتصال و غیر شکل خانه بکرا با خانه پنج ضرب نمائند و
 بجهت بر آمدن امید شکل خانه بکرا با خانه هفت ضرب نمائند و دیگر بجهت رسیدن مال بکرم
 شکل خانه را با خانه هشت ضرب نمائند و دیگر بجهت اتصال یا پادشاه و یا سلطان
 خانه بکرا با خانه ده ضرب نمائند و دیگر بجهت استقبال طالع و احوال خود شکل خانه چهارم را
 ضرب نمائند و از نیتیه حکم کنند چنانچه اگر مطرب خسرو است سعد فاج نیتیه
 دخول شکل داخل نیتیه است و عاقبت کلی نیتیه احکام نمائند الباقی فانی **فصل چهارم**
 در بیان ذکر فاعله بشیر رمل بدانکه نشیر رمل است که باید که در خطه نمائند و مراتب
 دانند که هر یک از خانه خود پنجم خانه حرکت که مثلا شکل **در** خانه بکرت آمده باشد
 از خانه خود که در ششم نیتیه ناسخانه اول در خانه حرکت که و دیگر هرگاه شکل **در** خانه

فعل و حرکت

۱۱

رود تا کنند و از چهارده و پانزده احکام نمایند **نوع** خاص از برای غیب و ذر بر بره و این نوع
 انظار است که میزان بر یک در دو و چنانکه شکل فانه یک شکل فانه مضروب همه شکل فانه
 و با شکل و شکل فانه سر را با شکل و شکل فانه چهار را با شکل مضروب نمایند تا آنکه
 چهار شکل هر سه بعد از آن چهار شکل است سازد و هر یک نام کند و احکام از وی نمایند و دست
 آن شکل میزان بر یک در دو و از شکل فانه سیزده و چهارده و پانزده احکام مطلق نمایند **احکام**
 مختلفه و بدانکه شرایط انقلابات سالیانه بسیار است و مشهور و اقوی قول است بدو که
 اشخاصند **فصل در بیان ذکر احکامات مختلفه مشتمل بر پنج نوع است بدانکه احکام**
 مختلفه مشتمل بر پنج نوع است بدانکه احکام مختلفه بر آن هر یک از سعادان مقدم خصوص از قول
 ناصرون چه برین چه شکاری بر پنج نوع است **نوع اول** برای جهت این بر در احکام که اعتقاد
 بر غیب اشکال دارند هرگاه عمل تصدیق باشد و کمال در غیب کعبه باشد البته حاصل شود
 و شکل خارج منقلب و هرگاه در انفصال بود اشکال خارج کعبه کعبه باشد مطلق است
 و شکل داخل منعکس سعد باسانی و بخش بدو هر دو منقلب حکم خارج داده و ثابت حکم در اصل
نوع دوم برای جهت این مصر در احکام ایشان از مسئله احکام نمایند چنانکه نظر کنند که سوال
 است از کدام فانه است و شریک وی چیست و کلام شکل از این دو شکل که فانه مقصود و شریک است
 نیز بد هرگاه مراد از اقصای بود و این هر سه شکل حاصل بود مقصود بر آید و شکل خارج غیر کعبه در هرگاه
 مراد از انفصال بود و این هر سه شکل خارج باشد مقصود حاصل گردد و شکل حاصل و عکس بود
 سعد باسانی و بخش بدو شکاری نیز میزان بر یک در دو و کعبه بر شکی و خارج **نوع سوم** برای جهت این
 بند و احکام ایشان از شکل چهار وجهی و فانه مقصود میزان بر یک کند و چهار وجه را اینست

در بیان

ع
 ک
 ک
 ک

و میزان را قاضی زیرا که معدن عقل کل است و منبع سعادت است اگر مختلف باشد از یک وفانه
 مقصود شکاک بر آورند و از چهارم و پانزدهم نیز شکلی و از هر دو بنویسند هرگاه آنچه
 در هر دو موجود بود دلیل باشد بر حصول مطالب سعد باسانی و بخش بدو شکاری و اگر بنویسند
 موجود نباشد پس آن مطالب حاصل نشود **نوع چهارم** برای این در احکام ایشان از فانه
 چهار وجهی که مقصود است کنند هرگاه مختلف بود باشد از شش یک و باد و آب سه و فاک
 چهار وجهی فرد و خواه زوج بوده باشد شکلی هر سه را سازد و دیگر از فاک پنج آب شش با جهت
 شش است شکلی و از این هر دو بنویسند هر دو و شکل مذکور را صلیب اگر نمایند هرگاه آن
 با چاه مساوی باشد دلیل بر حصول مراد بود و هرگاه مخالف هم بود باشد از هر دو
 شکلی برد آورند حکم مطلق از وی نمایند **نوع پنجم** برای جهت این مغرب که احکام ایشان
 بر قوت مشهور و متعارف که احکام بر از زبانت نادره در هر فانه که شکل سعد نشسته باشد
 بر فرد مراد کند اگر مراد انفصال باشد و از خارج حکم بر خروج اخرج شدن نمایند و از ثابت
 حکم بر توقف کنند و از منقلب بر فرد سعد باسانی و بخش بدو شکاری و اجابت را اصل
 دانند بر احکام شده شکل صفت در اوقات دلیل بر حصول غیب دانند و ذکر ابرشت را در اوقات
 دلیل بر حصول مال دهند البتة **فصل** است در دویم در ذکر احکام سهم الغیب و سهم
 السعاده بدانکه سهم سعاده و سهم الغیب چنان است مثلاً فانه سیزده سهم سعاده بود و فانه
 نهم بر وی گواه باشد و فانه چهار سهم سهم الغیب بود و فانه ده بر وی گواه باشد و سهم السعاده
 سهم الظفر ا قوت دهد و مد کند یعنی فانه ده که شغل و عجز عزت پادشاه است و سهم الغیب
 سهم الرجا قوت دهد و مد کند یعنی فانه نهم را که عهد و درستان و فانه عشق است و سهم

سهم الغیب سهم سعاده

السعاده و سهم الغيب و آنرا بغيره با سهم الغيب و سهم السعاده و زود بمراد رسيد
 و در هر احكام صغره و غيره از زشكل با بزرگه که قاضی و حاکم است بیکدیگر که قاضی یا
 سهم السعاده که سبزه باشد و با سهم الغيب چه چاهه باشد چون بت بد بيمينال احکام نمایند
 و دیگر احکام کلی و جزئی و احوال کائنات را از نظر و سبل قاضی طلب باید کرد و بگوای وی
 در داخل و خارج و سعدي و نحسی و ماری و هوای و ماتی و تری و چون این گفته باشی هیچ
 چیز از احکام است منبر و جزو و فین و غيره بر تو قاضی نماند بدانکه سهم السعاده مظهر کرد
 صاحب صغره را بر انداخته و مراد حاصل کند و سهم الغيب که کی در بین و جان و زندگانی
 را بخوبی و خوشی و در پنج و زندان و رای و سستی کفین و در امری را که خواهند بست آورند بروی
 بشانند و سهم الغيب را سهم الغیر نامند **بدرجه** و او اند و سهم الغيب را **بدرجه** و سهم السعاده
 مزاج شمس دارد و سکوت دارد و سهم الغيب مزاج قمر دارد و متوک است بجهت و جبهه فایم **فصل ۲۳**
 در بیان ذکر مل صلی و قطری بدانکه مل صلی و قطری چنان بود که شکل فایم بیکدیگر با هم ضرب
 کنند و دیگر شکل هر یک را با هم ضرب و از هر دو نتیجه بر آورند هر گاه فرد بود مل قطری باشد و اگر
 زوج بود مل صلی باشد و دیگر آنکه هر گاه مل قطری بود از مجموع تفاوت نه منطرح نماید و هر گاه
 مل صلی و قطری چنان بود که شکل فایم بیکدیگر با هم ضرب کنند و دیگر شکل هر چاهه را با هم ضرب و از
 هر دو نتیجه بر آورند هر گاه فرد بود مل قطری بود و اگر زوج بود مل صلی باشد و دیگر آنکه هر گاه
 مل قطری بود از مجموع تفاوت نه منطرح نماید و هر گاه مل صلی بود و از هر دو دوازده طرح نماید
 تا آنکه بقام صغره و غيره معلوم شود و این قاعده فرد در فرد و فرد در زوج باشد **فصل ۲۴**
 در بیان ذکر اختیاریت و امر رسم شکل هر چهار نوع است **نوع اول** در ذکر احکام فایم

در ضمن یا صلی

عالمی و مختلف

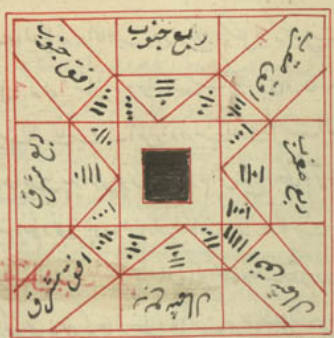
مستحب بماند امتات و تو اهدوی سائل را باشد و نبات و تولید وی مسئول را ا قوی
 غالب را باشد بیک و دو نیش و در اقصه و چهاره خصم را باشد هر یک را تمام کنند از غلبه غلب
 ندانند بازده و چهاره همدگر سعاده باشد صلح نمایند بر متط منوبات وی و نفس
 البته جنگ واقع شود با وجود سنان لا امر مراد این اگر سعاده باشد نزد یک یک سید
 صلح نمایند و بر عکس عکس از کثرت **نوع دوم** خون نژاد و از کثرت **نوع سوم** آن
 طرف را حذر واجب بود و دیگر آنکه اگر کسی سزوال کند که امر را اراده دارم بکدام یک بهتر است
 اقدام کنم یا بد دیگر اجد کانه روبرو کند و جز این با یکدیگر ضرب نمایند و نتیجه را مل صلی
 منفه و هر یک بیکدیگر که بهتر است ان کار را اختیار کند و هر گاه در هر دو نتیجه یکی بود هر دو
 ترک نماید و اختیار کند **نوع دوم** در احکام سارق و مسروق بدانکه بقول امام زین العابدین
 است که چون از جهت دزدی مرز ندانند احتیاط کن که دزد برده است یا نه با این طریق که اگر
 در خانه هم شکل فایم کشیده باشد دزد برده است و اگر در خانه هم شکل **نوع سوم**
 دزد برده است و اگر شکل هر دو در هر دو مشاهده باشد بزرگتر آن کفین که دزد برده
 باشد و **نوع چهارم** را نیز در گفته اند هر گاه برسد که این دزد و دزد برده پیدا میشوند
 اگر شکل فایم هفتم و چهارم و هشتم در هم بیکدیگر کنند پیدا می شود و هر گاه شکل **نوع پنجم**
 سه آمده باشد بزرگتر است و با شکل **نوع ششم** در خانه منفی آمده باشد نیز دزد برده است بیک
 آنکه نظر کنند که صاحب هفتم **نوع هفتم** بکدام خانه است هر گاه در خانه یک بود سائل غلبه
 و اگر در خانه دو بود نیز از آن وی است و اگر در خانه سه بود برادران و خواهان هم باشند
 او بود و اگر در خانه چهارم بود هم خانه او کسی باشد و باید وی و اگر در خانه پنج بود فرزند
 و یا عشوّه او بود و اگر در خانه ششم بود غلغان و در سگاران وی باشند و اگر در خانه

سارق مسروق

احکام بالا از پنجم کند و دیگر خواهد بود که غایب را باید نظر کند در خانه خود و سوره
 اگر شکل داخل باشد و پس بر رسیدن و آمدن غایب بود و شکل خارج بر عکس و اگر چیزی
 غایبی باشد که در آن مدتی رفتن باشد و چیزی از وی نرسیده باشد و ندانند که در کجاست
 زنده است یا مرده از وی خبری خواهد رسید یا نه خود خواهد آمدن و با خبر وی را خواهند آورد
 باید که در منزل خود شکل خانه را با شکل خانه سبزه ضرب نماید و نتیجه بهر ساند و دیگر شکل
 خانه شش را با شکل خانه ضرب نماید و نتیجه حاصل کند و دیگر شکل متغیر با شکل
 پانزده ضرب نماید و نتیجه حاصل کند و بعد از آن چهار نتیجه را اعتبارات سازد و بنگرد که
 شکل **در هر صورت** باشد یا نه هرگاه موجود باشد غایب زنده و بس است بزرگ و اگر معدوم
 بود در مقام فنا است و دیگر اگر غایب زنده است و با مرده هرگاه شکل خانه سه و هفت خارج
 بخش بود غایب حیات نداشته باشد و اگر سه و ده از آن آری کشیده و آه و آتش
 باقیست و دیگر در جامع الالاسر نقل است که هرگاه سوال ز قدم غایب باشد باید که بخانه
 سه نظر کند اگر شکل که حسب هفت باشد و پانزده و در خانه سه آمده باشد و پس بر رسیدن
 غایب و نیز بقول بعضی از دانشمندان این سخن چنان است که هرگاه شکل خانه هفت هر
 شکلی باشد مگر در راهت کند و پس بر رسیدن و با خبر غایب **فصل ۲۰**
 در بیان ذکر گرچه و تلف شده بداند که پیدا کردن این جمله خدای بدانند که کدام جهت از جهت
 حرکت منتهی باید که در آن دو شکل خانه است و چهار رده بدانند که کدام جهت از جهت حرکت است
 باید که در آن دو شکل خانه است این است

غایب زنده است
 یا مرده

ندید
 که بخینه و تلف



کند در این دایره بطریقی که کدام جهت نماید احکام بدان جهت نماید که تلف نکند
مؤلف که احکام نلته از احکام دوز تقاوت دارد چنانکه در ذر الارض نه هفتم و جوهر مشرق را
 از شش بدانند که در گفت که استادم فقیه یونانی بود استادم گفت که در شهر تبریز
 چیزی از من کشیده اند نام کسی برده یا انداخته ام بعد از آن استادم فرمود که در این
 زوم و اتمات این **دیک** و **دیک** و **دیک** بعد از آن ملاحظه کرد و گفت این چیز را که کشیده اند زود
 و نه میداخته عرض کردم بچه فرمودید لیر این چهار شکل که در اتمات واقع است اینچیز را
 کسی برده و نه انداخته بلکه بوقت خود در خوانه خود فراموش کرده و اینچیز را در شکاف دیوار
 یا در گره کنه بجا گذاشته و همین ساعت پیدا آمد و آن چیز طلا خواهد بود من گفتیم با بچه دلیل
 فرمود بدلیل آنکه چنین شکل **دیک** و **دیک** در مثلث با هم حرکت اند و چون این شکل را با یکدیگر امتزاج
 دهند شکل **دیک** فرگند یعنی مشکل نه که عنایت سلامت باشد و همین ساعت پیدا شد
 در آن دلیل که شکل **دیک** در طلوع است و قمر است و سراج السیر طالع را زد و مطلوب رساند

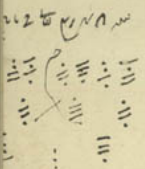
اگر چه ثابت و در لیدر غده هم انجا هست و در لیدر طلا از شکل **۳** که شمس است و در خانه که در سائل
 مست و چرخ شکل **۱** که در **۹** مثلثه **۱** خوانده است که در خانه **۱۱** که امید سائل
 و شکل **۲** که در بیت الماک غایب است و تکرار او در بیت الماک سائل است لیدر است که این مال
 گشته همین ساعت پیدا شود چون استادم این نوع احکام که در فقیر فی احکام
 بر خوانسته بخانه دفع و تحقیق نمودم ان را در شکاف دیوار در کاغذی پیچیده دیدم باقیم
 و ان طلا بود **فصل السبب و ششم** در بیان ذکر احکام خطبه عقد و نکاح بدانکه خطبه عقد
 و نکاح را نظر کند بخانه نهم که خانه خطبه و علم است هرگاه شکل خارج بود خطبه خانه شد
 و کار بر این بود که شکل داخل و ثابت بود در توقف شده و اگر خانه چرخ و دست شکل شمس
 بود بنمایند شری و خصوصیتی واقع نموده و بجز خطبه هر احوالی که ما بعد از خرد شده دفع
 و ضرر را از خانه بیخ گوید و لیکن تجربه معلوم کنند که از خانه یک خانه نهم هرگاه
 شکل خارج باشد بر صورت الف شکل کسی خصوصیت و حماقت کند هرگاه شکل سعد بود
 بدوستی و شکل شمس بدشمنی و تعداد مانع را از تکرار آن شکل خارج گوید **مؤلف** که هرگاه
 سگال از زوج و زوجیه کند که در میان ایشان چون خواهد شد نظر کند بخانه هفت اگر شکل
 باشد بر سگال و دوستی بود و اگر شکل شمس بود بر عکس اگر شکل خارج و یا متقلب بود در طلاق
 و فراق و بیعت اما احکام کند و شکل خارج لیدر طلاق قطع بود و شکل متقلب لیدر طلاق رجعی
 بود هرگاه سگال کند که حجت در میان من و زوجین کدام یک بیشتر است نظر کنند
 بخانه یک و هفت اگر هر دو خانه شکل سعد بود هر دو دوست و بر یکدیگر بوده باشند و در بیعت
 این خانه که شکل شمس باشد آن طرف دشمن باشد و اگر هر دو شمس باشند از عنصر توان
 معلوم کرد مثلا هر دو با هم دشمنند **فصل السبب و هفتم** در بیان احکامات از هر نوع

نگاه نگاه مکرر

ساق زوج و زوجیه

حجت بین زوج و زوجیه

و انظر



مؤلف گوید اگر کسی سئوال کند مرد و بان که مرد فرزندی است یا نه اگر شکل خانه بیخ
 و شش داخل و یا متقلب بود فرزندی دارد و اگر خارج شمس بود نشانه باشد و هرگاه پرسند
 که چند فرزند بهرسانند از تکرار خانه بیخ بشمارد که خانه ده باشد احکام نماید و هرگاه پرسند
 که مرافزند بهرسانند اگر شکل خانه بیخ شش سعد داخل بود فرزندی بهرسانند و اگر بیرون
 و بیخ بود حاصل است و الباقی نه و هرگاه پرسند که آیا فرزندی که با نیت است باید که شکا
 خانه یک را در بیعت ضرب نماید و توجه کند و بعد از ان که چهارم از خوانده بیخ ضرب
 نماید هرگاه بنویسند شکل آتش و بادی هر سه فرزندی که باشد و الباقی نیت شکل مذکور
 این است **فصل السبب و هشتم** در اشکال موش این است **۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰**
 و با نظر کند از خانه نه و ده و با بیخ و بیخ شکل مذکور بود نیت است و اگر هر صورت باشد ماده
 و اگر بیخ باشد حقی بود و با دو فرزند آورد هرگاه پرسند که زن حامله است یا وضع حمل
 او شود یا نه اگر در خانه شش شکل خارج سعد باشد آن و شکل خارج شمس شود از آن بود
 از استان سلف نظر کند که هرگاه پرسند که زن حامله سپرزاید یا دختر یا پسر را زاید و شکل
 خانه بیخ را با خانه شش مضر است که توجه حاصل آید هرگاه توجه شکل آتش و بادی بود یک
 فرزند برست و اگر توجه شکل آب و خاک بود البته دختر باشد و هرگاه از هر که بیخ پرسند باید که زن
 زند و نظر کند در خانه چار اگر شکل داخل بود که بیخ حرکت نکرده در زمانی که سگالی در نشانه
 اطال در آنجا باشد و هرگاه شکل ثابت بود در همان مکان با بیخ نشانه باشد و هرگاه شکل
 خارج و با متقلب بود که بیخ نماند و اگر پرسند که بیخ در بیعت با خارج از شمس شده
 باید که شکل خانه چهارم از نظر کند هرگاه شکل خصل و با ثابت بود که بیخ مقیم باشد و شکل خارج

فرزند در هر دو روز

فرزند مکرر است

ظاهر است که زایه و موش

بهر از بیخ است

که بیخ حرکت کرده

در بیخ می کشد

از شهر میرون رفتند باشد و اگر منقلب بود در نزد باشد و هرگاه پرسند در سفر هرگز در آن
 مکان سکن ایستاد تا شوم باشد که رمل نرزد و نظر کند بجان هفت اگر شکل فایح بود در آن مکان
 سکن کند و بزوجهی حرکت بجان دیگر نماید و اگر شکل داخل بود در آن توقیف نماید و هرگاه
 ثابت بود همیشه بلکه دائم الاوقات سکن در آن مکان بکند و هرگاه شکل منقلب بود در آن
 قرار گیرد و هرگاه پرسند که شرکت با فلان کس بکنم و آن شخص یا من شرکت کند چون باشد
 باید که رمل نرزد و شکل خانه هفت را با شکل خانه ده ضرب کنند و نتیجه بهم رسانند و بعد از آن
 نتیجه را با شکل خانه دو ضرب نمایند و نتیجه دیگر بهم رسانند اگر نتیجه شکل داخل بعد باشد شرکت
 بکنند و در آن روز و هرگاه سوال از کار کند که وقت بچند بجزو خواهد شد باید که رمل نرزد و شکل
 خانه یک را با خانه مقصود ضرب نماید و حکم کار از وی که پرسند سوال کند که مردمان خود غایت
 بچند خواهد شد شکی که در خانه بکند با شکل خانه هفت ضرب نماید و نتیجه بهم رسانند
 و احکام کار از وی کند هرگاه بخواهد در خانه بیخ و در خانه بماند بپند دلالت بر اینست
 و بچندتی شد و اگر نتیجه را در خانه شش و با هر اند بپند بکند و رست و دشمنی و ضعف و انقباض
 احکام نماید و هرگاه سوال از عمر کنند بدانکه استخراج آن بعد در صغری و کبری باشد چون خواهد
 که بدانند که عرصه سال چند است باید که رمل نرزد و نظر کند در شکل خانه چهار و با صاحب چهار که بجا
 کمر است و نظر بداید عدد و دایره سکن و دایره امانت اصلی کند هرگاه در او نام دیگر کرده
 باشد عدد کبری دهد و اگر در او نام بود عدد وسطی و اگر شکل خانه چهار را با شکل
 فاکر در او نام بود عدد صغری و احکام بدین نوع نماید **نوع دیگر** باید که شکل خانه
 چهار را با شکل خانه یک ضرب نماید و نظر کند که نتیجه چیست و در چهار بهم پرسند در آن احکام

شرکت با فلان کس

زین و غیره

سوال از عمر کند

ناید

ناید **نوع دیگر** باید که شکل خانه چهار در هفت ضرب نماید و نتیجه حاصل کند و دیگر که در کجا
 هر پرسند از آنجا احکام کند و هرگاه پرسند که رمل نرزد و این که هر کس بچند سب خواهد بود
 باید که رمل نرزد و چهار و هفت بکند و در آن روز و هرگاه سوال از فرزند و ما بل و ذابل دیگر
 پرسند که اقسامی با فلان باشد یا نه باید که رمل نرزد و هرگاه در خانه سه و هفت و بیست و هفت
 است و هفت باشد اتصال واضح شود و در آن روز و هرگاه سوال از فرزند و با معشوقه باشد
 از خانه بیخ که بدو شکل ماضی وی چهار است و مستقیم وی شش دلالت که معشوقه با فرزند
 بیارت و اگر سوال از رستی و دشمنی معشوق بود از آنکه رست بود که در خانه بیست و هفت
 بهرست دلالت بر رستی و الفت باشد و اگر در خانه دشمنی بهرست دلالت بر دشمنی و هرگاه
 تکرار نگردد باشد از شکل شش که بد یعنی نظر کند که شکل بیخ یا در حضور و یا در کلب و یا در
 صورتی بیست و هفت و از وی احکام کند و هرگاه سوال از زنده یا چاره خود کند باید که رمل
 نرزد اگر شکل شش داخل عدد بود و ثابت بعد بود بپند باشد در هفت و اوقات لازم برید
 آید که حکم مطلق از وی کند هرگاه شکل بعد بافت شود راحت بپند و بخش منگ و دیگر شکل
 خارج اولی و غیره و هفت باشد و شکل منقلب بیست و هفت آورد و هرگاه سوال از اتصال
 باشد و یا بپند باید که رمل نرزد و نظر کند بجان هفت اگر شکل داخل باشد دلالت بر سگی
 و صدمه و صدمه کند و اگر شکل فایح بود ترک کردن اولی باشد و هرگاه سوال از نصیابا و
 باید که رمل نرزد و نظر کند در هفت و هشت و نهم و پنج و چهار و با نرزد و شانزده و هرگاه
 در این هشت خانه شکل داخل علیه کند دلالت بر آمدن باشد و هرگاه سوال از مجوس باشد
 باید که رمل نرزد و در خانه نرزد و نظر کند و در خانه چهاره شکل معراج بود بنزد و در آن وقت

مرکب بچند خواهد بود

اتصال بیخ با فلان شود

سوال از رست و دشمنی

سوال از زنده یا چاره

سوال از مجوس

در بیان ذکر سوال و جواب چند **مؤلف گوید** هرگاه سوال کنند که اگر در شنبه را منسوب برجل
 مذهب اند و روز شنبه را منسوب شنبه و روز شنبه را منسوب برجل جواب گویم که قسم است که
 ابتدا برجل که انداخته ای برنج است و علوی است و روز شنبه را مخصوص در سخته اند و یک یک
 ساعت بروز بروز و هفت هفت دهند تا هفت ساعت یعنی که هر یک ساعت یکی روز دهند از
 روزهای هفت تا ساعت هفت هر روزی ابتدا از روز شنبه باشد و باقی بر این قیاس
 و قسم هر چه است که ابتدا باقی کرده اند و روز شنبه را منسوب بوی که انداخته اند که شنبه
 اعظم است و ابتدای آن فرزندش کواکب آفتاب شده و ابتدای آن فرزندش دنیا در روز شنبه
 شده از آن جهت که شنبه را با داده اند و باقی کواکب را بر طبقه قسم اول که مذکور شد عمل
 نماید و قسم ستم است که تصحیف کنند مرتبه افکند که یعنی به بیست که آن ستاره صعب چند
 باشد تصحیف نمایند و هفت عدد بر وی طرح کنند آنچه که باقی ماند بآن کواکب دهند مثلاً
 چون مشتی صعب فلک ششم است تصحیف کردیم دو آورده شد هفت عدد طرح کردیم
 باقی پنج عدد ماند پس روز شنبه از آن مشتی باشد و باقی بر این قیاس و هرگاه سوال
 کنند که بچه و اسب **د** را در خانه بخت مزاج داده اند جواب است که آفتاب مزاج با
 شنبه دارد و دیگر شکل **د** را در روز مزاج جمع داده اند چون بعد از فلک آفتاب
 نهره است و بدانکه چون رمل فقه باشد و خواهند بدانند که مقصود سال حاصل میشود
 یا نه در شکل در مزاج بنامه است شکل که در خانه مقصود آفتاب مزاج را از آن شکل
 گوید و این را مزاج فرغ خوانند و در عدد نیز بدین وجه که شکل که در خانه عدد آمده باشد
 از اعداد حاصل گویند و اگر در خانه عدد بنامه باشد با از شکل خانه مقصود عدد ذکریند
 و اینرا عدد فرغ گویند نیز بدانکه هرگاه شکلی در خانه عدد آمده باشد بر همان عدد در حرکت

سوال که در روز شنبه
 منسوب برجل که انداخته

مقصود سال حاصل میشود

عدد دهند و هرگاه در باقی مکرر کرده باشد ملاحظه نموده که در این چند خانه حرکت
 که به هر خانه عدد بر عدد و اصداف زده بهر عددی که بشود و عدد دهند و هرگاه در حرکت
 مکرر کرده باشد از عدد اصداف که چند مثلاً شکل **د** در خانه چهارم که در آنجا عدد
 داده و عدد به روز نماید و اگر در خانه هشت آمده باشد چهار عدد دیگر بر او افزوده و
 بچهار عدد از روز و اگر در خانه چهارم باشد که هر عدد از ده که کند بهشت روز و عدد
 دهم باشد و باقی اشکال عدد در الفیاس **فصل بیست و نهم** در بیان ذکر حرکت
 عقد اشکال شکل بر نوع است **نوع اول** بدانکه حاصل حقیقی میباشد و مجازی
 هم میباشد و عقد حقیقی میباشد و مجازی نیز میباشد مثلاً شکل **د** که نقطه مار
 او مفتوح است و نقطه پای آب و خاک هر سه سر و چون شکل **د** رسد چون نقطه مار
 او عقد شود مجازی بوده و با او هر سه سر مجازی بود و آب و عقد شود حقیقی بود
 و خاک او عقد شود مجازی بود و این عدد و عقد جمله در شکل بود **نوع دوم** بدانکه
 حاد و عقد از دایره مثلثه ابداع چنان است که هرگاه شکلی در یک کمانه باشد که مقصود
 ضرب نماید و به بلند هر چه شکل حاصل آنکه حیات با عقدهی مشهور حقیقت با مجازی
 و حقیقی را بر حصول مراد احکام کنند بعد از رعایت مناسبت و بعضی آنکه سوال
 از کدام ربع است مثلاً در خانه بخت شکل **د** باشد و در خانه مقدم شکل **د** خواست مزاج
 دهند حاصل از بخت شکل **د** شود که **د** و این عقد است حقیقی در شکل یعنی
 انصر اول که زوج مار باشد و در با دو آب عقدهی است مجازی و حقیقی در خاک
 صحت است اکنون بدانکه در مثال مذکور سوال از کدام ربع است هرگاه در ربع مار بود یا چاه

در عقد حقیقی و مجازی

از غفله زوج باشد مراد بر آید لیکن بنظر دیگرگاه در ربع بادی بود حکم از عقد باشد مراد
 بر آید و در وسط دیگرگاه در ربع آبی بود از عقد آب حکم تا بر آید بر آید عنقیب دیگرگاه سوال
 در ربع خاکی بود از جنس خاک حکم کند و این المیز مراد بر آید و در روز وصیعت **نوع سیم**
 در صل و عقد اشکال و آن چنان است که تسکین شش با بدج واحد و عقد کند با تسکین
 بدج بدج بود که آن دو شکل که صاحب خانه مقصود اند از آن دو دایره با یکدیگر است شرح
 دیند و حاصل را با شکل که در خانه مقصود است ضرب نموده نظر کند در نتیجه در هر دو عقد
 مثلا سوال از خانه هفت است و شکل که در خانه هفت است و آن دو شکل است و شکل است
 خارج هفت است در دایره اربع شکل است و شکل صاحب خانه هفت است در دایره اربع شکل
 است و دیگر شکل که در ربع فانه هفت است در دایره مثلثه اربع شکل است چون بهم دیگر
 اشراخ دیند شکل **نوع چهارم** که در خانه مقصود است و از میان این نتیجه شکل که در خانه
 مقصود است شکل **نوع پنجم** که در هر دو عقد مقصود است که هر سوال است متعلق
 باشد باب و آب عقد شد و این عقد حقیقی باشد پس احکام نماید که مراد بر آید فاقا لیسر
 و اگر شکل **نوع ششم** موجود باشد نظر کند که در کدام خانه است و در اینجا مقصود شود و باطل احکام کند
 و اگر شکل **نوع هفتم** موجود باشد نظر کند در خانه ششم که در دایره اربع صاحب خانه مذکور است
 و احکام از آنجا کنند و باقی علی هذا القیاس **فصل سیم** در بیان ذکر امر حقیقی و امر مجازی
 و غیره بدانکه چون امر حقیقی شک است که از میان شکل فانه یک و شکل فانه مقصود بر آید آن
 شکل انسان الامر خوانند مثلا سوال از خانه پنج باشد و در خانه پنج شکل **نوع هشتم** آمده باشد
 و دیگر در خانه پنج شکل **نوع نهم** آمده باشد و از میان این دو شکل شکست حاصل آید پس این امری است

امر حقیقی و مجازی

حقیقی

حقیقی و راست که خصوصاً که شکل **نوع دهم** در خانه دو باشد زیرا که شکل **نوع یازدهم** هر دو صاحب
 مستند و شکل **نوع دهم** دو بود و در دایره پس بگو بود زیرا که صاحب است و در دایره اربع
 آن در امر مجازی بدانکه امر مجازی مثلا در خانه شش شکل **نوع دهم** بود و در خانه یک شکل **نوع یازدهم**
 این شکل **نوع دهم** حاصل آید پس امری باشد مجازی زیرا که شکل **نوع دهم** و **نوع یازدهم** هر دو از خانه شش
 دو رند پس معلوم است که این هر دو باشد مجازی و حکم بر عطف آن باشد خصوصاً که این
نوع دهم در شش و باقی علی هذا القیاس بدانکه هرگاه خوانند بدانند که چند نطقه است در زیر
 موجود است و در خانه امر شکل فانه یک و پنج نظر کند هرگاه در خانه یک شکل **نوع دهم** باشد و در خانه
 پنج شکل **نوع دهم** پس شکل شش نطقه است در هر دو موجود باشد و همچنین است که اشکال را
 سابع را سه عدد با دیگر است و سابعی شش را چهار عدد است **نوع یازدهم** راه عدد با دیگر است
 و بعضی را دو عدد دیگر است و سابعی کمال خود باشد یعنی باقی را چهار کند و سابعی
 پنج شکل **نوع بیستم** را سه عدد و سابعی است و از برای نطقه ای است یک و پنج بطریق مذکور
 عددشان جمع نمایند و اگر یکی در هفت است برح دیگر باشد آنرا مقابله دهند با هفت است **نوع بیست و یکم**
 اگر هر دو یک در یک درم و دقیقه در یک بر جمع آنها از آن مقارنه خوانند با بعد است و این
 معنی در ضابطه رطل است **نوع بیست و دو** که بیست رطل مخصوص است و تمام شکل است از نظر است
 رطل هایت از آن است که شکل ثالث طالع باشد یا ربع یا فانس و یکب توانا یا غیره توانی
 بودن شکل است در باقی با دره با دره و اگر شکل هفت طالع باشد آنرا تریع خوانند و اگر در
 پنج و نه طالع باشد آنرا تثلیث خوانند لیکن سه و چهار و پنج را تریع و سه و تسلیث است این
 خوانند و با نهم و دهم و نهم را تسلیث و تریع تثلیث است نامند بدانکه تسلیث تسلیث است و

سپهرین بود در چهار پاری بر سب و گاه در زبانان بر جوات خوش گوشت و از نسیاع بر سه و پلنگ
 و از طهور بر کبوتر در اج و طاقوس و خر و سوس و در لذت بر خرفه ای چرب و شیرین و از راه هر چه خوش
 مزه باشد و از بهای بوی عنبر و مشک و صندل و عنبر و کل و ریاحین خوش بوی و از عوارض بدنی
 و لذت که از سباب خرفه ظاهر پیدا شود چون قسح پیش که از غفوف ماده پیدا بدوی میکت
 بود و از راه پیش روز از شهر یکماه و از سنهی یکسال و اگر در خانه صمیر باشد
 با افند ضمیر از سعی کردن و در طلب فی و دستی با پیش فاضی با مشورت با مری کردن با شکر
 از غنای و فرزندان و خوشان بود و در بهره طول و عرض و غنی طول این عقبت و عرض این
 و غنی این بخت و در جنب ان سن بر شخص سفید پوست خوش صورت بلند بالای کان ابروی
 کرد ریش خوب صورت خوش خلق خندان روی شیرین کلام عاقل مصلح لای و تند سپه
 و کتدم کون که با بل بر زوی زنده و از چشم و فرخ سپه و پین بینی خوش نظر نه لاغری فرس
 و **سپهر** و اهل صلاح و در سرشتی دشته باشد و اهل کرم و سخاوت باشد و در بهر تهمتا
 و با ای بلند و معور و روشن مانند ساجد و در اس و صومعه و ساری و محکم ای قاضی
 و جمیع در سکا علم او در شکل هر چه محرومی بود و از اقالیم **سپهر** و در دریا و خصوص
 الاکهای در خانه خوش و عدد دارد و در خانه یک سکن و امن و امان دارد و در خانه بخت
 متله و او در خانه شش خراج و او در خانه نه وجه یعنی قوت دارد و در خانه نه هفت بخت
 قران دارد و در خانه ده بیوط دارد و در خانه با فخر فرخ دارد و در خانه نه ضعف دارد و از با
 فخر و از کولت بر چرخ بر لیز نه و خوشبو و معتدل لاجل و چون نبات دقت و تربیات و از تهرت
 بران و بس کشش و پسته خندان و آنچه در او الله اعلم **باب دوم** در صفی نرویات تبیین
 از فصل **سپهر** منور است از کواکب شمس و از بریدج باست و از جرات شمال با جنوب

سنو است قبض
 الدامل

شهر

شمال و از فصل سنو از طبایع خاک و از شهر جادی لاول و از پام بر یکشنبه و از پانی
 شب جمعه و از نیکان بوستان و از عروف حرف **ک** و از حوامر کانی و از امراض سودا و از
 الوان سپاه که بر زوی با پیر باشد با تری که در فصل دندگ و ترنت و غیره مطلق و سید اگر در
 شکل مژده و در رنگ زرد و سفید تر گفته اند که آفت و در لذت ترش و شیرین و شور و
 صاحب خانه تربت و از مواضع رسید است بر بار بار که سب سبها ملک است و مانند دارالرضی
 و در عمارت جای خوش و مزاج و نزل سلطان و آبادان و امان و خانه های مرطبه در شرف
 و خرابی پارتان و ساها نیان و قصرهای عالی و از درخشان بر درخشان تر و بلند مانند
 دشت خرد و از معادن لاجورد و کبود و با قوت و از قشیر بر قاشه های بلخ با قیمت و از
 حیوانات بر ترنج و مارنج و لپو و از مطعومات بر طعمها لذیذ و خوش طعم و شیرین و کرم
 از نو که مشرق مذکور و از چهار با بان آنچه کم معرفت باشد چون کوفسند و آمو و کا و و شتر
 و خروف و از طهور با زوش این و زینبوعسل و از طبقات مردم دلم است بر بار نیکان و بزازان
 و خازان و قابضان و صاحبان امر و نهی و از صفتها هر چه پاکیزه تر بود باشد و از پام بر
 چهار روز قبل شش روز از شهر یکماه و از سنهی شش سال و در دایره خصوص الاکمال
 در خانه ششم امن و امان دارد و در خانه نه شتم بخت و قران دارد و در خانه نیک مزاج دارد و در
 خانه هفتم بیوط دارد و در خانه نهم فرخ دارد و از پام بر یکشنبه و از پانی شب جمعه و
 اگر در خانه نه پسته ستر الی زب و از نسیاع اهل با از زن بنگو با از زن یا از چهار پاری با
 با غنای با طبع لرکسی بود و در بهره طول و عرض و غنی طول این شش بت و عرض نیر شش
 و غنی این **سپهر** و در نهایت انس دلیل است بر مری بلند بالا بر نیک سب سبها چشم
 سیاه موی کدم کون بگو خلق فصیح زبان پوسته ابروی قان در زمان عیبی دشته باشد
 در کسر و روی و کورت کزاه و بخت تمام و طراز و بر سینه نرنتی دارد و ناما بخوی

برخی و بزرگ دل و کم عقل و نامقید بود در خانه پانزده عدد و پانزده عدد در دره در خانه دو کون
 دارد و در خانه دوازده عدد دارد و در یک مشت در خانه دوازده عدد و در یک مشت در خانه دوازده عدد
 معبر از اقامت چهارم در زانوسه بر یک کیمیت بوده و منقذ از طمع و تیز و زانوسه کواست بر آنچه
 طبع و فایزات باشد چون در خشم میلان و کما را با نهاد در خشم بر سر شپین و از میوس کند و
 در خشم و در خشم و از زانوسه بر نان ، یعنی از اوضاع دلیر است بر مرد که آب جام دجوه کم کند
 یا تفنگ و با نوح اندازد و با مویکت با سر کند و اما علم **باب پنجم** در صفت منویات قبض
 انجاء بلا کیمیت منویات از کواکب بر سر و از بیروج بد لو و از طبع انجاشی از جهات شرقی
 و از فضول ربیع و از شتر و بر شمال و از اقامت و از اسیله پنجمین و از حرف **لج** و در
 دایره عدد و در خانه چهارده عدد و بی نوحه طاقول و از حساب بر سن و از نون سنج و
 زرد بتره بزک نیز گفته اند معنی و ذکر در فایز کس و از شکل و در و از امراض بر صفر
 و از طبقات سفله و او باش و بر اصل و زشت صبرست و زرد و قافا باز و شب رو و از
 مواضع جایی با خوش و فرا به و سنگستان بر لبه و طبع و با زانوسه کیمیت و خند و حمار و از
 معادن بر چیزی که کیمیت سپاس و از نباتات بر کیمیت و کواکب و کیمیت به باشد و از جهات
 آنچه در زنده بود مثل سگ ، روم و کوزم و از اطمینان کیمیت مزه و طبع بود و از جهات
 آنچه بکار نیاید و از جهات دلیر و بر هر امر از زانوسه ظاهر پیدا شود و شکل سگ کیمیت
 و از عدد و اقامت چهارم روز قبض و نفع روز و از شهر و پیش به و از سنین کیمیت و از
 خصوصیات اشغال و از خانه سه اسن و اما ن دارد و در خانه نه کیمیت و قران دارد و در خانه
 ده حرف دارد و در خانه بازده هبوط دارد و در خانه شش فرح دارد و در خانه هفت قوت
 و اما و اگر در خانه ضعیف است اما از نفس خود بود با غایبی و از چهار بار جزو با سوزی
 خواهد کرد با هر روز دست رفت باشد و در دایره طول و عرض و عرض و طول این شش است

۳
 منویات قبض
 ش

و عرض این چهار و عرض این شانزده و در جهات پس دلیر است بر مردی مسابله مالا بر کواکب
 سر روی زرد رنگ که بسیار زنده و فراخ و من در و من کوی و با یک ب درشت روی و
 بزرگ چشم و کله و خشک اندام و طبع سخن و در افعال و آله روی و در صورت زخمی و در چشم
 نشانی وارد و بر عصب باشد که دام موکتند بر روح خورد و از زانوسه سابع بر او آفرین چهارم
 و از بیس بر ایس خاطر که اما بر پوشند و از ثمرات بر سبب و به و زرد رنگ و منقذ دست ه تنه
 و از کار کلات بر کوشش مرغ فانی و امثال اینها و اول **باب چهارم** در صفت منویات جهات
 بد کیمیت منویات از کواکب بطارده و از بیروج سنبله و طبع سرد و خشک و از جهات
 جنوب و از فضول خریف و از شتر و ربیع الال و از اقامت چهارم و از اسیله پنجمین و از شب و شب
 و از حرف **م** و از اعداد در خانه شانزده عدد و **۱۳۶** و از زانوسه بر مرد و از
 لون تلون که بر رنگ در او باشد و سفید و بنفش و از امراض بر سودا و خشکی نیز کوید
 ثابت عدد و فایز و با سعد سعادت دارد و با نحس کورت و بمنزح المراج بود و ذکر و شمش
 و کافی و کندم کون و در لذت ترش و از معادن الیم و کبریا و فروزه و از حیوانات سر
 جوان و از حیوانات با خالاک و کیمیت و دانای سرد و خشک و از زانوسه شرح مذکور است
 و از مطعومات بر آنچه طعمش را تمیز توان نمود و از طبقات مردم دلیر است بر نقاشان و کیمیت
 و نوبستگان و درختان و در زبان و در پستان و مردم ذوقنون و با یک انجاشی و کیمیت و از زانوسه
 شکر از علمیم غریبه سبب و کیمیت و سبب و سبب و در پستان و عالمان علم جز و هدایت و از طبقات
 به نقاشان و زکوات و زرد و زانوسه و کتابت و امثال اینها و از شجر بر زشتی و فی شکر
 و از چهار پیمان بر یک شکاری و پوز و شتر و از زانوسه بر هر چه رنگ و می لوان باشد مانند کیمیت
 و در اجماع و همه و طولی و طوسی و در شکل بر طبع طولانی و بر صحتی نیز مذکور است و از زانوسه کیمیت

۳
 منویات جهات
 ش

و در از بود و از جا بر بر خیزد و دانه های قهقی و از شکل سانه و از غده ایام سینه روز به تریان
 شش روز در شش ماه و از سینه یک و در دایره حصول لاله کف در خانه چهار سکن
 و از مزاج و امان دارد در خانه ده کینت و قران دارد در خانه شش شرف دارد در خانه پانزده
 هبوط دارد و در خانه یک فرسخ دارد در خانه هفت دانه و در خانه سیزده عدد دارد و
 در خانه سه و صد دارد و فرایح دارد و در خانه شش شکر دارد و اگر در خانه صندل از سه سوال از
 خرچن چری به با از سفوی با چوب سنی با کاروانی در راه باشد با از شکر با آن صورت کردن است
 با از زک اسبی و مصلحتی او در دایره طول و عرض عشق است و در غایت این نیز شکر است
 و عشق شصت چهار و در سبب از ناس بر مرد سینه بالا فرغ پیشانی شکر سنی
 پیوسته ابرو شکر لفظ بیخ زبان خوش خلق و زنگش بر روی زنه و سحر نیم و نیز طبع و
 عاقل بسیار باشند و در ایام سعد و در اندام و ما در روز و شکر و از سبب و از سبب
 مشهور برادر بس آصف و کجا کج و در یک و چون حکیم سنج و عاقل الین و فواید ابو عاصی
 در خواب انوشیروان و خواب امیر و از ایام شنبه و از ایام سبوع بر اقلیم شش و شب
 جنب و از مالک بر حالک پیمان و بعضی از راه ناست هندستان و از بلد معتبره در کجا
 و کت و ما بر بسته اند و سوسن و اقصا ر مدینه افکما و از الی بر آنچه منقش باشد و قهقی
 به درازا کولت آنچه شیرین بوده شکر حلو است و حلو را که حرب و از ثمرات بر هندوانه
 و از او زمان بر نقل و از سبب بر سحر و از سبب که و از از سبب بر صرا و از او ضایع بر مرد در ایام
 از جهت صید و تا تصد کواکب و با شطرنج باز و با موی که بر جهت تمام از تمام خلق کف و
 بر ضیاع و عفا را از اهلک و از آنچه این شکل را عت نامند نقطه بس در در و در شکل
 سانه است و اهل اعلم **باب پنجم** در صفت منوعات فرح بد که در منوب است از کواکب

منوبات فرح
 پنجم

سزده و از بیخ هر زمان در طبیع کرم در از حصول خریف و از جهات مغرب با همک مغرب و از شکر
 سبوع آرزو از ایام جمعه و از ایامی شب شنبه و از حروف **ط** و از حصاد بر نقره و از حواجر بر طلا
 و از برجه و از لون بر سینه و از ابراج بادی و مذکر و منقلب و معد در شکل در از و حیوانه
 و از طعم شیرین و از ظاهر بر هر چه لذت بخش و شیرین بوده باشد و از سراج هر چه خوش بوی باشد و
 از ثمرات بر آنچه و انکور و خرم و از درختان بر درخت سوس و عوج و سب و از حیوانات بر بای
 و خرگوش و از ظهور بر فاشه و دلیل در هر و طوطی و طاس و در آج و هر چه خوش صورت بود
 باشد و از جهات بدنی دلیر است بر هر صحتی از زخم کاه و شکر و خنجر و آنچه بیزمان ماند و
 از اقا شکر بر آنچه بر آب شکر به بهر آمده باشد و در شکل مربع طولانی باشد و از مواضع بر چاهها
 و خانه ها مروج و خوش و محظوب و آب و ان و مقام دلکش و وضع افزا و از عمارت که
 در میان عمارت و خانه ها واقع باشد و سبزه ناز و چون ناز و مقام عشرت گاه و از طبقات بر
 مردم عیبش و زنا و است حارب و کوه دکان ساده روی و با قاف و مان حرم و مطران خوش
 آواز و در سبب خار پنج است و از حیوانات بر سبب ابلق و یا سفید مطلق و از شکرها حاسر و از
 چلو کئی و او را یاد و مریا و روز آفتاب و از غده در ایام پنج روز و بقول عدد ایام شش روز
 و از شکر رده ماه و از سبب پنجم و در دایره مخصوص الاشکال در خانه پنج سکن و امن
 و امان دارد و در خانه پانزده کینت و قران دارد و در خانه هفت شرف دارد و در خانه شش
 هبوط دارد و در خانه نهم قوت دارد و در خانه بهم ضعف دارد و در خانه هوم مزاج دارد
 و در خانه یک عدد دارد و اگر در خانه صندل از سه سوال از سعادته بود که برسد با از بهستان
 که بر کسی نماند باشد که حال او چون شود با از مالی با قهقی با آستنی با چاری با از بر اسر
 شکر است و برادر و درست با از سفوی با از چهار پائی که دور باشد با کسی که در فرزند ان

یا بکجه خواهد پس در آن در دایره طول و عرض و عمق طول این پنج دعوت این هفت
 و عمق این چهارده در نهایت آن بر شش سفید پوت با بلر سبز و خندان روی و عشرت
 دوست دراز بالای کوتاه کردن و کوهیک سر با یک سان که بود چشم ممکن موی و خورد
 دندان در صورت عالی پانث لی دارد و امره و خون قاره وزن دوست باشد و اگر زن
 باشد خوب صورت باشد و مکاره و بر نفس و فتنه ایزد بود تا کندم کون و نازک پوست بود
 رضی انزک لیزی میل کهم بهاری از کف خضر آب خرم تو کوئی زیکت بر شش گاه دیدن
 بر شری تری قاه چیکسند و از افر سبوع دلیدر است بر نصف اول از افریم نیم و از مالک
 بر صبی که آب بوده باشد و از دبار استبان و از ملد معتبره بر شش برات و مغراب و
 فخذ و دمش و طایف و شام و کوفه و اطراف و از جهات سته بر همین و از اسباب بر شش
 و پسیای ملون و منقش و قیمتی چون اطلس و حر و از مالکولات بر این چه و شش است
 شد صل و کره و چنگال و تر علوان و امثال اینها و از اطعمه بر طعمه های لذیذ و شیرین و از
 اثار بر سر بوزه شیرین و ترنج و از اوزان بر خفت و از لمسات بلطاف و از اوضاع
 بر سوزان جنگ و دلبر و شخصی که قصه با ساز و نوازندگی و با ششم و از چیزها صیقل
 دار و شمع دانها افزونه و اله علم **باب ششم** در صفت منوبات مقله بدانکه پنج منوبات
 از کواکب نوره و از بروج جدی و دلو از طبایع سرد و خشک و از فصل شتا و از شتر
 شعبان و از اقیانوس رود شنبه و از لیبالی شب پنج شنبه و از سنگان قبرستان و از حروف حرف
ن و از اعداد فاقترده عدد پنجاه پنج دارد و از جواهر معدنی و از لئون سیاه و از اسراف بر
 در دیا و در شکم و از جهت بر جنب با شرق جنوب و فاک و تد و منقلب و جنب و جنب کبر
 و گاهی و در لذت تلخ و ترش و تلک و از چیزها بر چیزی بسته و پدید چون قفله ها و بند
 و امثال اینها و از حیوانات بر فصل و جز و دار فصل و کرد و وفندق و شاه بلوط و

منوبات
 ع
 پنج

و نیتون و حدس شش و انا ترش و از و از شش بر دوش با بلند و با دام و هر دوش بر پوت او
 سخن بود و از حیوانات بر شش و شتر و گاو شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش
 و از طبع بر مرغان آبی و خواب و از اطعمه بر آنچه قابض و پزیزه باشد و صفت شش است و منوبات
 بر بنده گان و چهار کرات و چهاران و سیادان و سحران و در زنان و چهار پانها و خورده و نطفه شده
 و خانه پنج دعوت و بر منوبات بر پیمان زرد و در دم و کبک و حقه و بازن عالمه و عقد و نفع
 و بر بستگی و دلش کنی خواهر از سبب بد ششها بر نرستان و از لیب و دلیدر است بر تبا و جابه و
 از ترافض بر مرض سوداوی و در دایره خصوص لاکتال در زمانه شرف دارد و در زمانه شش
 سکن دارد و در زمانه چهاره دارد و در زمانه پنج مزاج دارد و اگر در زمانه چهاره استخوان از چهار
 باشد و با از زمانه استن با تر و پنج با فای که سیاید با اسکله همس بود و در دایره طول و عرض
 و عمق طول این شش است و عرض این پنج و عمق این سسی پنج و در نهایت آن بس بر مردی سپاه
 چرخه کوتاه بالا که زشش لسیغی زنده و کوتاه کردن و کوهیک سرد و فراع سینه و بزرگ شکم و از رقی
 چشم و در شش کلات و بداحه و در شش روی و گرفته اول و تو ز پشت و تلخ کمر و برای چپ تلخ
 و پانثانی دهنه باشد و در ضمن آن استخوان از غایب و عاقبت کاروی و با عطف و شکر
 یا خلدیم و کبیز و چهار پای که غایب شده باشند و از زن استن و با پوسین کوچی و با از دهن و
 کج سنهال باشد و از اسامی مشهوره بوکر و عبیدی و قلی و عبدالله و نیز سسی که لفظ عبدالله
 ترکیب این اسم بوده باشد و از جهات سته بر کتک و از اوقات بر روزها و کرات و از اقالیم
 دلیدر است بر نصف اول و از مالکات بر کربستان و برستان و سته و بعضی زرد ما بر بند
 و چشم و در بنه و کرات و لار و الهیسم بر پوت و ترقه در و شش و آنچه بر ستر نابت و قیود

والفح برهنش قح و از ما کولت بزنان و گاه و جو و عدس و کنگر و برنج و کله باقالا و باچه و
 از اطعمه بطعامای تنوری و از نانها بر بادام کوبی و کزکات و فندق و زیتون و بادام و کتان و هم از
 لمبیت بر درشتی و از اوزان با بل بر شغل و اله اعلم **باب هفتم** در صفت منویات آنکس
 بلکه شکل **منویات** از کواکب برعلی از بروج دلو و حمل جدی و از طبایع سرد و خشک
 و از جهت جنس و از خصوصیات و از شهر رجب و از حروف **ب ص** و از ایام بروز شنبه
 و از ایام شب پنجشنبه و از اعداد در چنان در خانه هشت عدد سی و شش دارد و از معادن از
 زمره و سنگ و آبک و از لون سیاه و مطلق و از امراض سودا و صفرا و داخالت و مؤنث
 و خسر اگر و فکی است و در شکل در از رنجس و معز و در شش و از رنجس و کفایت و
 از جنس و بروج و در صفت بود و از ثمرات بر شا و بلوط و زیتون و عدس و
 فاضل و از فواید که بر آنکه بده و نیز آنچه در طعم ترش باشد و از البه بر دست مال و صفت فانی
 حقیقت و متعلق با زواج و شکر و غیب و فتنه و زرد و از طبقات بر مردم بازرگانان و دهقانان
 و در باغان و کنستان و بداصلان و کرب و نظران و صواش پنهان کل کاران و هودان و بهرستان
 و کسای که کارهای خست کننده و از حیوانات برین و کاش و شنبه و سوس و کرب و جوش و مار
 و عقرب و کبک و بلخ و مور و از طهور بر برغان آبی و از اج و پستک و از شهاب بر درخت مازو
 و ببله و کزکات و جوز و بادام و هر درخت که پخت و سبوا و کف باشد و از مواضع بر جادهای
 خرابه و با نیز زمین و کورکوت و باد بر ترسایان و با کفست بودان و با کلب رضایا و راهبان و
 شوره ناک و با خوشنما کبک و از رجهات بر فی و دلستان بر هر جرحی که از سبب بله بریدند
 چون افتادن و بستن و شکستن اعضاء و آنچه بدین ماند و از نشانههای معیوب که در شنبه
 و از شهور پنجگانه و از سنین در صفت هم و از انکمال سیاهی است و در هوا بر خصوص الامکال در خانه

منویات آنکس

حکایت
 خلق
 و از فواید
 بر شنبه

منویات آنکس

منویات آنکس و این و همان و شرف و اله در خانه یک بیوط و کف و قران دارد و در خانه عدد دارد و در خانه
 سه عدد دارد و در خانه پنج طراج و جو دارد و در خانه هشت عدد دارد و در خانه و اله فرج دارد و در خانه
 ده عدد دارد و در خانه چهار صفت دارد و نیز از زرد و زنده شمشه دارد و در خانه یک پس سوال از زنبی
 بود که غایب عارشان کند و با از برای شرکت با نیز در یکی کسنتکی و در در باره طول و عرض و غن طول این
 هفت و عرض این چهار است و غنی این ششترده است و در هفت آن **ب ص** دلستان بر مردی بلند بالا
 کبریا نظر بزرگ سرفوی کردن یعنی بزرگ گرفته سخن پنج کوی با یک ساق بد اصد صعب در فوج که
 مکه با چاش و در سبب نشانی و با سومی بوده باشد و نیز در پای داغی و جراحی بر سببه باشد
 و از پای چپ انگشت باشد و از لاسی مشهور که بر با با بن الدین و با با علی و توکل علی و هر کسی که
 در لفظ با با ما داشته باشد و دیگر هم وی زاهد و کمن الدین و سلطان علی در سبب که
 بهمن و جاس و آنچه در صفت شکل عقلمه مذکور شد لیکن تعظیم و الفاب و ترکیب در اسماء و اشکلی
 آنکس شتر بود و از جهات شنه دلیل است بر کف و از اقالیم سیم بر صفت آخر اقبل اول و از کف
 بر زنگه ما بر اقصای هندوستان زمین و از بلاد معینه بر سر اندک بر شرای چشم و از کولت
 بزنان بلوط و سنگ و دلوها و باقالا و طعامهای ترش و قابض با دونه های حار و از ثمرات بر سوسنی
 چکنجلی چون بلوس و بلوس و بلوط و امر و در شمشش و ما زرد و ببله و چه با کلک از اوزان بر
 نقل مطلق و از لمبیت بر سخی و از مواضع بر خضر در سپان فاکتور نشسته باشد و با نخ و بوی
 که در سپان خار و دشتک سکه کرده باشد و با در کشتی و در سپان آب و در با انگر کند خنده باشد
باب هشتم در صفت منویات هر **منویات** از کواکب برنج و از بروج جدی و از طبایع گرم
 و تر و از جهات غرب و از فصل صیغ و از شهر و سوال و از ایام شنبه و از ایام سیزده از ایام
 شنبه و از مواضع موضع خرابه و از حروف **ح ق** و از معادن آهن و س و از لون

منویات آنکس

سرخ و سیاه و از امراض مزمنه و از قبیل تب ریح و خون مستکم و ندرت و عولانی و ثابت و باری و غیره
 و خیس و گس مطلق و در لذت شیرین و ترش و از اطعمه قوی و شود از جهت بر دانه ای شده و ناموش
 دارا لبه بر زهره و از رواج بر و با نوازش و از اشجار بر درخت امر و درخش که از روی همان میگرد
 و از جهت پاپان سرگرت و خوک و سگ و در غله جانوران موذی و از ظهور بر زهره و از لطافت است
 بر سبب همت و شکر بان و از جهت حرب و خفته و جنگ و ترکان و جلدان و قصبه بان و آهنگران و
 حرسان و قاسقان و آتش کاران و این غله و از مواضع بر جبهای فانی و مکانها خرابه و مقام اهل
 صلاح و جنگ و سیاحتگاه و موضع که خوف باشد و صاحب خانه هشتاد و منسوب است موت و بر
 و همت و دبیر است بر خوف و ترس و کینت و از طبایع طبع و بی حس است و از اقا بهم معبر بر اضغافل
 اقلیم است و از جهت بدنی بر هر اجزای که از سبب غار پیدا شود چون سوختن آتش و گردن یک
 و دانه و سیاحت و حرارت الارض و آهن و شمشیر و اسلحه جنگ و از جهت کوی و دبیر است بر و برون
 باد که گرم مانند باد سوسوم و باد سوسوم و از جهت باد آهانه روز و از جهت زهره و از جهت
 ماه و از سبب شش سال و اشکال سبب است در دایره مخصوص اشکال در خانه هشتاد و
 از امان دارد و در خانه و کینت و قران دارد و در خانه سته جدا در در خانه هفتاد و از
 و عدد پست و هشتاد و در خانه ده شرف دارد و در خانه چهار بیوط دارد و در خانه شش شرف
 و ده و در خانه پانف قوت دارد و در خانه سه ضعیف دارد و در یک و سه مثله دارد و اگر در خانه
 هفتاد و ستم سال از آن خوبست بود با از برای رزی که خواهد قیق کند یا کفر یا فانی یا چهار بیوط
 و در دایره طول و عرض طول این هفتاد است و عرض است و عرض چهار و در هفتاد
 دبیر است بر مردی سرخ رنگ از روی چشم بلند بالا که در روزی فراخ و از جانب چپشانی
 دانه و کوسج باشد و از جهت سینه بر فوق مطلق و از سبب می شه و در دبیر است برابر هم و

صید و دفع و برام و همت و سراب و رستم و از ملک و قجاق و مرغاب و قحلاق و از بلبل و معجوه
 بر شرفان و بعضی از شهرهای گریستان و شوش و آذربایجان و از لبه بر جبهای سرخ رنگ و از
 طعم بر تلخ و از مالک است بر کبابهای چسبک و مزج و دغره و از آثار بر کوه و غناب و کوه و غناب و از
 اوزان با بل و خفت و از ملوسات بر زهره و از زهره و از زهره و از زهره و از زهره و از زهره و از زهره
 و کوسفند که در تنور آویخته باشد و آله علم **باب هفتم** در صفت ضوابط سبب یک شکل
 منسوب است از کواکب بطور از سبب سرطان و از طبایع سرد و تر و از جهت شمال و از جهت
 و از زهره و زهره و از زهره و از زهره و از زهره و از زهره و از زهره و از زهره و از زهره و از زهره
در و از زهره و زهره و از زهره و از زهره و از زهره و از زهره و از زهره و از زهره و از زهره و از زهره
 ثابت و در شکل طولانی و آبی و نیای و در لذت شیرین و از جهت بر جبهای سرخ رنگ مطلق باشد
 مانند نقره و پارچه ای سفید بسیار پاکت با قیمت از زون سفید پدید آید و شفاف و از معان
 بر بلور و قسلی و از اشجار بر درخت انکور و از جهت آت سر هر صواب که با مردم انس کرد چون شتر
 و کاه و کوسفند که سفت نرسانه و از ظهور بر مزج و بط و کینت و کینت و از لطافت بر مردم
 شکار و ابرمان و فاصدان و از جهت بر کاران و بر کاران و مراد و در و شان و صاحب خانه
 است و منسوب است بسفر و علم و دین و تقوی و حج و عبادات و خواها بر شش و خواها بر خوب و
 خانه علم چون علم ریاضی و جفر و اعداد و هندسه و دغره و از سبب با نظر اهل دین شود که بسبب
 ظهور وی ترسه دی و بلوغ باشد و از شهرشیرش ماه و از سبب سبب در دایره مخصوص
 الاشکال در خانه نه امن و امان دارد و در خانه سه کینت و قران دارد و در خانه شرف دارد و در
 خانه هشت بیوط دارد و در خانه چهار حرف دارد و فراخ و قوت و عدد ده نیز دارد و در خانه ده
 ضعیف دارد و در خانه هفت فح دارد و در دو و چهار شده دارد و اگر در خانه غنیمت افند سوال

منسوب است به بیاض
 ۴

از نگرانی بود با قیامی با محسوس با بعضی غنی با نامه که برسد و در برابر طول و عرض و عمق طول این
 بهشت است و عرض این سه و عمق این سه است و از روی بر روی کلاب و کافور و بر ستمت در
 بهشتان **مس** بر شمشیر بلند بالای سفید پوست تا رنگ بدن پیوسته ابروی خرد و دندان خراج
 پیش از خورش طبع در روی با در نافت و سینه نشانی باغالی دارد و از اسامی و لید است بر محمد
 و احمد و صطفی و مرتضی و نجیب و ملک و مقبول ماه پیری و از انفا پس سیم بر نصف کفر اقلیم ختم
 و از حالک بر موضع سرد سهرات و در بلا فاقات که هوای لطیف دهنده باشد و بعضی از مختار
 عربستان و از ابله بر چرخهای سفید مطلق و از عطریان و روی بر کلاب و در قیامی خوشبو و از
 ماکولات بر شمشیر و منور است و از انفا بر سر سوسای قیام شرمین طبع چون خربوزه و عنده انگور و خرما
 و آلو و کویا با شفقنا و از اوزان ما بل بر نعل و از مسمیات بر سینه ابریشم و از انزاسه بر حال
 و از جهات سینه بر کمال جنب و از خصصیات بر شیمی که خشک آب و با مات و با سهر
 و با پنج بر شش و هشت باشد و از علم **باب هفتم** در صفت سوسای نهره الکلیج با که شکل
 منوبات است اگر کواکب چشم و از بروج اسد و اظطالع کرم چشمت و از جهات شرقی و از
 ضمول صیف و از شهور ذی قعدة و از ايام روز یکشنبه و از اسالی شنبه و از حرف **ق**
 و از اعداد در دایره نه عدد چهار پنج دارد و از جواهر بر طلا و زهره الات و مرصع الات و از لون
 رز و مطلق و سع و فایح و مذکر و معدنی و در شکل در قرناری است و از امراض بر درد
 جگر و از مسمیات بر چرخهای شمشیرین و تند و از حیوانات بر آنکه که کرم و خشک است با زنجبیل و
 فلفل و از زوفا که بر آنکه کرم و نمذ باشد و از ظهور بر شایهین و با زو زو نمویصل از معادن بر
 لاجورد و گوگرد و زرنیج و با قوت و امثال اینها و از بر ترنج زمارنج و لیمو از شجار بر درخت خرما
 و عر و از چهار با بان بر سببان بسیار خوب و کوفتند از فر و از اسبه بر چرخهای لغینس و بر این

صفت انما بر ج

و از امراض بر حصیه و صاحب فایده ده است و منسوب بر پادشاهان و اشغال و اعمال و مقام و در
 و اشاد و عنوت و لطیف و از طبقات مردم و این است که ساسا که صنعت دهد بر سفر و حرکت
 و پادشاهان و سرداران و **بزرگان** و مردمان صاحب رتبه که رابط دهنده باشد و از حرف
 بر حسن خصلت های خوب مثل چو امیری و صرافی و اسال اینها و از مواضع بر مقام معتقد عالی که مردمان
 جمعیت داشته باشد مثل مقام حکام و در را لاماره و مقامهای دلگشای فرح افزای و از
 اشخاص بر رزبان و خارا با طلا باف مزوج و از چگونگی امور بر رزبان و مقام و بر امانی کرم و
 با نای کرم و از عدد آیام شش روز قمری و هر روز و از شهور ده ماه و از سنین یکسال و از
 شکلهای تشریح و در دایره مخصوص الاشغال در خانه ده مسکن و امن و امان دارد و در خانه
 چهار رنگت و قران دارد و در خانه بخت و در مزاج و شرف دارد و در خانه هفت بهبوط
 و در خانه نهم ضمع دارد و در خانه پنجم خوت دارد و در خانه بازدهم صنعت دارد و در
 خانه ششم حد دارد و در هفتم پستان **مس** سوال از پادشاهان و بزرگان عالم بقدر
 باشد و با نسوی و باغی با چهل رایی که دست زدن داشته باشد و اگر بسیار رنگ باشد
 و در برابر طول و عرض و عمق طول این شش است و عرض این سه است و عمق این سه است و از
 اسامی مشهوره و لید است بر سلطان آغا و سلطان شاه و افانوسی و کاکوس و ثونکت
 و چون کبر و تکام جاپور یا شاه بر تخت و با حاکم بر سنده و استوار شدن اینها از انفا پس سیم
 بر نصف اول ظم چهارم و از مالکت بر شرف زین و از بلاد معتبره بر شهر خطا و نختن و قندهار
 و بعضی از شهرهای مدیختان که بعد از لعل نزدیک باشد و شهر که پای تخت باشد که مشهور
 بدار سلفه اصغیر است بهیاب باشد و از اسبه بر لباسهای ملوکانه و از مواضع بر قهرهای عالی و از
 کفار و مقامها بر روشن و زرا دهنده و از نعیم بر چرخهای شرمین و از جویات و عمل و از حرف **ط**

برخیزد و شک در زحفان و پویای خوش و از کولات بر آنچه در علم شریف باشد چون خرافه که
 و سبب و غیر بوز و از اوزان بر خفت و از طبعات بر تری و لطافت و از از نیند بر ماضی و از
 اوضاع خضوضت سیات و حال او محمد صی باشد و الله اعلم **باب پنجم** در صفت نسوبات
 نصفه الدار خدیبا که شکل **منسوب است** از کواکب شبتی و از بروج حوت و از طبایع سرد و
 و از جهات شمال یا مشرق و از فضول شتا و از شهور ذی قعدة و قعدة صفر و از ايام روز
 یکشنبه و از طبایع شب **الرغمه** و از حروف **و** و از اعداد در دایره نم عدد چهار پنجم دارد و
 از جواهر بر طلا و زینت آلات و مرصع آلات و از لون زرد مطلق و بعد فایح و مکره معدنی
 و غیر مطلق و در شکل و در تار است و از امراض سرد و جگر و در سطومات بر چرخهای شریفین
 و تند و از حیوانات بر آنچه گرم و خشک است با زنجیریل و فلند و از فواکه بر هر چه گرم و تند
 باشد و از ظهور برش بین و باز و زینور و صل و از معادن بر آنچه سرد و کوه و در زنج و با قوت
 و اشغال اینها و از رنگات بر ترنج و نارنج و لیمو و از اشجار بر درخت خرما و در زنجیرا پاد
 بر سببان بسیار خوب و کوفتندان و بر دوزخ و بر سبب بر چرخهای نفیس و پریان و از امراض بر
 صید و صفت فایده است و منسوب است بر پادشاهان و اشغال و اعمال و مقام و در دوزخ و
 و خوش و با خلف و از طبقات مردم دلید است بر کسب نیک منفعت و در بر سفر و حرکت و پادشاهان
 و سرداران و بزرگان و مردمان صعب رتبه که رابطه داشته باشد و از حرف بر صفتها خوب
 شریف و مرصع افی و اشغال اینها و از مواضع بر مقام معتبر تا که مردمان صمیمیت داشته باشد مثل
 مقام حکام و در الاماره و مقامهای دلگشای فرخ انزایی و از اجناس بر زینباف و فغارا با
 طلا باف مزین و از چگونگی هوا بر زربای قناب و هواهای گرم و بارهای گرم و از عدد و اتمام
 شش روز قیصر و روز و از شهور ماه و از سنین یکسال و از شکلهای مثلا شراست و در

منسوب است
 در صورت که اصل
 ۱

دایره خضر صی الشکال در خانه در هم سکن دامن و امان دارد و در خانه چهارم بکنت و قران
 دایره در خانه یک وجه و ضرایح و حرف دایره در خانه هفت بیوط دارد و در خانه نهم نسیع
 دایره در خانه پنجم قوت دایره و خانه باقی مضعف دایره در خانه ششم عدد دارد و در صنف
 آن **س** سسوال از یاد شایان و بزرگان عالیقدر باشد و با سفری و با غایبی با چهار
 پانجه که دست از دست او رفته باشد و اگر بسیار نیک باشد و در دایره طول و عرض و
 عرض طول این شش است عرض این سه است و عمق این سه است و از اسامی مشهوره و دلید است
 بر سلطان آن و مسلمان شاه و آقا موسی و کاوس و در شکت و جهان کبر و حکام جلوس
 پادشاه بر تخت و با حاکم بر سنده و دستور روشن اینها و از افا که سبب بر صفت اول
 اقلیم چهارم و از عمالکت بر مشرفی زمین و از مبلد معتبره بر مشرفی و عمق و عمق و بعضی
 از شهرهای بخشان که بعد از آنند و یک است و شهری که پای تخت باشد که مضمون بر بار
 السلطنه اصغر و **پشت** **اف** شب بر شنه و از رنگان مانع و در حوت و از حروف **و** **ش**
 و از اعداد در خانه سیزدهم عدد هفتاد و هشت دایره و از جواهر بر لؤلؤ و الماس و در و بلور
 و از امراض سرد و کوه و از حروف است و ثنوت و سعدا کبر و غیر مطلق است و از لون سفید
 و زرد و این کبود است و در همت مد و رتبه و لذت بهترین و از اطراف و جوانب طرف غرب
 با جنوب و از حیوانات بر کتوم و جو و کتوز و آنچه لهند و خوش مزه باشد و لطیف و چرب و شیرین
 و از معادن بر آنند و کوه که در زنج و سیم و از اشجار بر درخت انجیر و زردالو و شغنا لود
 و خشان بر کدو و شریفین و از چهار پاپان است و کاه و حیوانات که گوش خوش گوشت
 و از طبایع سرد و تر و زینت شمال یا مشرقی و از فضول شتا و از شهور ذی قعدة

دور از سلطانیت و در شکر طرانی و جبرانی است و در لذت چنین و از اطعمه بر طعامها چرب و شیرین
 و از جوانب طرف شمال مغرب شمال و از چرخه چرخ علم پادشاه و سلطانین و از اسیب چرب
 بر شیرین و از بلقعه انسان بر جانت اعیان و خوش ملیح و شاعر و عارف و ندم و از جواهر است برلی
 و این است بر نغمه خسته و شکر و مانند آنها و از اعصاب بر مبلو و از معادن بر نغمه و بر سر و از بر
 از حیوانات بر آنچه و اکثر و انار شیرین و از اشجار بر درخت سرو و عود و جود معلق در درختانی با
 نراکت و از حیوانات بر کوشش و بید و از طبقات مردم باده و عود است و از طب و از مواضع بر
 محرم و مقام آبادان و خوش و درختان و آبهای جاری و باغات عا و قدس مقام فاضل و محترم
 و اما و هنرمندی خوب و مقام عزت گاه و موجب فایده چهاست و از چگونگی هوا بر روزیاد و باران
 و سرما و از عده و آتام هفت روز قدسش روز و از شهره ماه و از سنین بکار و در باره
 خصوص لاشعرا و فغانه چهارده سخن و امن و اما ناه و در فغانه چهار رنگت و قران دانه و در
 خانه شش مویط دارد و در فغانه چهار شرف دانه و در فغانه پنج فرج دارد و در فغانه هفت
 و ضلع دانه و در فغانه هشت صنف دانه و در فغانه نه عدد دارد و در فغانه دشت شش دانه
 و چهار ناس است و از اسلطان و عباد و ربه و شرف و بال از ترویج و با مالی که تصرف در آن
 در دایره طول و عرض و عین طول این پنج است و عرض این است و عین این هشتاد و یک است
 و در نهایت آن سه و بملکت بر مودی بلند بالا بر بزرگ سر سفید پوت و خوب چون و ضایل
 و کامل در جمیع قون با هر دو صورت و اگر در فغانی کوشا می دارد و پیوسته برود و از فغانه
 بر خرد می گذرد و اگر دایه نفس و حیوانات شکر حاصل و قد و از شام بر وقت و بر نوز و اکثر
 و در دال و از راه مشهوره بر فغانه جبهه لیم و خواب عینه الدین و نوازم بهاء الدین و پوسش و
 از زبان بر خدیجه و فایده و هر لفظی که در او نوازم و سلطان باشد و فایده و خاتون و از انالیسم

بر صفت

بر صفت آفرانیم جسم و از مالک بر شردان و آنچه بر روی آب باشد و بعضی از دبا عرب و از بلبل
 معتبر و بر شکر و کما و چین و از اوقات وقت بر نکالم از و عادات و از زینها است
 برکت و از علم بر چه که لذت شیرین باشد و خوش خور باشد و از عطایات و در واقع بر کلها اول
 خوشبوی مانند کلسنج و از بلویات بر نغمی و سردی چون روی آینه و از زنده بر طار و از خجسته
 اوضاع و اشپاد بر شغفی و چرخه علم با طوق پادشاهی در دست دانه و از جوار و چینه با سر
 چوکان و چینه چشکاه و نرین با نه که قیمت سنگت **باب بیست و نهم** در صفت منویب اطعام
 بدانکه شکر منویب است از کواکب عطارد و از مزج و از از طباع مشرب و از جهات غرب
 و از زمین صیف و از شهر و زنی قنده و قند و نیک و از آتام چهار ریشمه و از اسالی شب و چشینه
 و از مکان بر مجسم در کاه و عدله از زهر و **س** و از لون سنج و سفید و کندم کون و سیل
 بنفش و بر روز از امراض بر مریضه بر هر در در شکم و حیوان است و در کرم ثابت و سعد و بادی است
 و در شکل در وقت و از معادن بر نغمه و هم و کبریا و سیاب و فروزه و از جهات بر کشته و آنچه که
 انقض است مردمان و اما بر چنار و فرزند و از اسیب بر چش از از و از حیوانات بر یک شکاری
 و از ظهور بر طوطی و بلبل و با کما و سعادت و کس کوزت دارد و در لذت شیرین و صفت فغانه پانز
 سیستان که فاضلی است و جمیع کلمات در دست و از طبقات مردم و در است بر نغم و حکم و
 است علم و فغانش و از چگونگی هوا بر روزیاد و باران و از عده و آتام سهزده روز و قدس از نوزده روز
 و از شهره ماه و از سنین بکار و از شکر کما سه هر است و نغمه است در هر این خصوص لاشعرا
 در فغانه پانزده سخن دارد و از اما ناه دارد و در فغانه پنج رنگت و قران دانه و در فغانه شش شرف
 دارد و در فغانه سیزده مویط دارد و در فغانه یک شمس و دارد و در فغانه سنج دانه و در فغانه نه صنف
 دانه و در فغانه پانزده عدد شصت شش دانه و در فغانه **س** شمال از غیب و شکرک و از نوز

مشغول است
 احتیاج
 ۱۵

ویدار و با عفت کار با اعتقاد و کفح و با طلب کینه به یاقه تر با ما بر محسوس در دایره و کفح عرض حق
 طول این منش است و در این پنج است و غش این است و از ارضه و دلیر است بر مکان منقش
 و شکرش که در کفح و محاسبه و مناظره و ملایسه و ساجده و از هیات الناس و هیات شکر منقش
 الفار کند کم کون و بیکو چشم و بزرگ بینی و پای رضی و نشانی دارد و از اسلا مشهوره و دلیر است بزنگی
 و کوهها چپسی و دانه ها از کالات بر شو با و کوشش آنها و از جلوبات بیشتر و تر کجین و مانند آنها
 و از آثار بر بر کت پون بزرگ کس از شفا یافته و اگر و منزه آن و در پیشک کرده باشند و از آثار
 بر معتدل در لغت و صفت و از هیات ستمه بر بدنه و از اوقات وقت و دلیر است بر حکم کشان
 در دانه نشین معلوم و از اقامت سبب نصف اول فایم ششم و از مالک بروایت مغرب زمین و دیار
 با جیح و با جیح و از اوضاع بر صفت است و دلیر است بر مرد و معلول از صبیح خلعت و این شکل مسو
 اجتماع خوانند بر آنکه در نقطه که کور نمیشد بهر جسم شده اند زیرا که نقطه باد و است دارد که باد
 مذکرت نقطه مذکور در شتر را به نسبت در زبر کفنه و محکم و دانه ولات تمام دارد بر وجود و کفح و
 الفف و جهت تمام و از عطربا است و در این دلیر است بر عرقها خوشبو از عرقها باشد جمله و بجز و
 مشک و از هیات بر سر و در کف و از لایحه بر صفت هم **باب شانزدهم** در صفت نموبات بلربی
 بدانه شکل نموبات از کوب بقر و از مریع سرطان و از طبع سسر و در در نهجات شمش از
 صفات شتا و از مشهوری حمزه و از اقامت روز و شسته و از لایحه شب شسته و از نمکان بر شمع و از
 حروف و از اعداد در خانه سیزدهم عدد هفتاد و نه دارد علی مانی زانی ده و از لون
 سفید و آبی و بنیاتی رنگ و منقلب است و سحر و نمزش و غیرت و در شکل طولانی و مثالی
 است و از امراض بر مرضی که لایحه طوطی بهر سینه باشد و از معادن بر قلعی و مسور و سفید است
 و در لغت گفته اند که هر چهار طعم را دارد که نفع و تیرش و شیرین و شور و از هیات بر دایره است
 و چنانستند و کران بسا و از شکر بر در وقت و انکور و انرا و آنچه و از اطعمه بر آنچه زیاد بر آنکه
 لغتی نبوده باشد چون نره و از حیوانات بر چهار پای مانند شتر و گاو و کوسند و از ظهور

۱۶
 منقش
 طکر
 ...

بر کت و کجک و از مواضع بر راه او و ز سر و نشان و با نازاری سموره و از طبقات مردم دلیر است بر اهلان
 و رسولان و صیغ فاش شکره است و منسوب است به اقیه العاقب و از کجکی احوار و آفتاب و باد و باران
 و سوره باشد و از عدد اقامت هشت روز و زنده و از راه و از سبب و وسایل و نموبات
 بر این است در دروازه مخصوص اشکال در خانه شکره و سکن و امن و امان دارد در در خانه شکره
 و قران دارد در در خانه شکره و شرف دارد در در خانه شکره و هبوط دارد و در خانه شکره
 در خانه هفت قوت دارد در در خانه چهارم مزاج دارد در در خانه پنجمه عدد دارد و بجز در خانه هفت
 شکره دارد در در صبران **سؤال** از حرکت سفر و کیفیت راه که وسیع چهار پایان و با طلب زبان و پا
 غایبی که بفرماند و در دروازه بر طول و عرض و غش طول این چهار است و عرض این ده است و غش این
 صد است و از هیات الناس دلایل شریفی بلند بالا را خواند نام کند کون و سخن گفتن زبان
 گرفته شود و از سه سر ساجده و عجم و الپس و ام کلثوم و در سه ایام جز ترکیب آن باشد و این
 طایرس و از هیات سبزه دلیر است بر قبطان و حکام وقت و دلیر است بر طاعت نماز و از اقامت سبزه
 و دلیر است بر نصف اقلیم هفتم و از مالک بر روی کلمات و امانان و شیروان دروم و کوشش
 و نقطه بقدر و صیغ رودخانه و از ملا معتبره خصمه با بعضی شکره که کلمات و جزیره و بعضی
 از شهره مشرفی زمین و از اوضاع و دلیر است بر قبطان و در حاشیا و در کف و از دهام خلق و از
 چرخ بر صیغ و قفک و عقده و مراد و بر و بیج و بدانه شکل طریق را بجز بهی است که متعلق است
 بر راه و سفر و هر گشته و از طعم بر زه میوه و از عطربا است بر کجاها خوشبو که در صفت
 و از هیات بر سخن و نرمی و از از زینه بر شکرک میان هاشمی و آنه عمل بالاصوات
در معرفت دواب التسهکات فی المبعوت مع بقیه منتظت توبیخ
دایره ابدح فی البیوت بدانه که دو ابره کور را ام الدواب مانند را حکم بر سر

عوار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ی	ک	ل	م	ن	س
۲	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ی	ک	ل	م	ن	س	ع
۳	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ی	ک	ل	م	ن	س	ع	ف
۴	د	ه	و	ز	ح	ط	ی	ک	ل	م	ن	س	ع	ف	ص
۵	ه	و	ز	ح	ط	ی	ک	ل	م	ن	س	ع	ف	ص	ق
۶	و	ز	ح	ط	ی	ک	ل	م	ن	س	ع	ف	ص	ق	س
۷	ز	ح	ط	ی	ک	ل	م	ن	س	ع	ف	ص	ق	س	ش
۸	ح	ط	ی	ک	ل	م	ن	س	ع	ف	ص	ق	س	ش	ت
۹	ط	ی	ک	ل	م	ن	س	ع	ف	ص	ق	س	ش	ت	ث
۱۰	ی	ک	ل	م	ن	س	ع	ف	ص	ق	س	ش	ت	ث	ذ
۱۱	ک	ل	م	ن	س	ع	ف	ص	ق	س	ش	ت	ث	ذ	ض
۱۲	ل	م	ن	س	ع	ف	ص	ق	س	ش	ت	ث	ذ	ض	ظ
۱۳	م	ن	س	ع	ف	ص	ق	س	ش	ت	ث	ذ	ض	ظ	ع
۱۴	ن	س	ع	ف	ص	ق	س	ش	ت	ث	ذ	ض	ظ	ع	ا
۱۵	س	ع	ف	ص	ق	س	ش	ت	ث	ذ	ض	ظ	ع	ا	ب
۱۶	ع	ف	ص	ق	س	ش	ت	ث	ذ	ض	ظ	ع	ا	ب	س

مثال در کشیده ایم دیگر بسزده ضرب کردیم بیرون آمد و او را در خانه ششم یا فتم اکتفا
این جدول را شش گرفتیم و او صاحب است بهت برکنین بر وجه از کناره جدول یک گرفتیم این هر دو یکی آمد
این حرف **س** یا فتم حرف دوم از چهار و چهار هفتگی برآورد و بگرد که در هر چندم خانه است و
صاحب چندم است عدد هر دو را از جدول طلب کند اینجا که هر بسزده حرف ان خانه بگیرند که حرف
از سیم مثالش از همان هر از چهار و چهار هفتگی بیرون آوردیم وان صاحب خانه بیست
ولیکن در هر غایب است و بکار آورد صاحب غایت از هم داشت نه درین جدول چون
باید که طغی شده از جانبین حرف **ع** یا فتم حرف سیم از همین هر از باز دوم هفت صورت
بیرون آوردیم بود و او را در دو یا فتم او صاحب دو است از یک طرف جدول
دو گرفتیم و از طرف دیگر دو حاضر شد سائل را گفتیم نام تو سجد است تصدیق کرد

حرف چهارم از ده شش نوزده شکست بیرون آوردیم بهمان عدد زیاد کردیم حرف چهارم حاصل شد
و حرف پنجم از خانه های طاق برگرد و شانزده شش نوزده طرح کند با چهار استخوانها قسمت کند اینجا که بر
برینده در آن خانه چه شکل است بر طرفی سابق عدد کند حرف پنجم بیرون آمد حرف ششم
نقطه ای شکل او یک و چهار هفت و ده سرگرد و شانزده شش نوزده طرح کند و باقی ششها قسمت
ر بخش کند اینجا که برسد بنکر که در آن خانه کدام شکل است بر طرفی محمود عدد کند و حرف ششم
شده حرف هفتم نقطه ای بسزده و چهار ده و پانزده و شش نوزده جمع کند و شانزده کار طرح کند آنچه
بماند بخانه قسمت کند اینجا که برسد به پند که چه شکل است برقرار کند ششها که حرف هفتم رقم حاصل
شد و البته علم در رساله است متولات مولانا سرخ ابن خمی در نظر آید که خطوط اکثر مواضع و
جوشه بود و بعضی مانده بود از آن جمله در این موضع نوشته بود که فایده ششها را بدست بیاورد
هر هر خانه که باید بگرد شرکشی و نسبت دارد بوسه چینی چون در نسبت مائیت در امانت و غیر آنها
شاید بگردند در هر جدول وصول و مقصود از این سوال است که ذکر هر جدول فایده یک
و هفت شش باید بگردند و هر یکی از روی و نسبت جدول و مطالعه است و هفت و نه غایب
هر یک از روی آنکه بر صغیر با اول نسبت ترویج و اچاب و قبول و شرکت و انبار است پس باید
و نسبت گواه بگرد باشند و خانه در شش گواه بگردند و وجه یکی مائیت چون در هم نام
و نه غایب هر یک بوسه است و در هر یک از هر هر بدست الما لاند پس بر بگرد که گوی بدست
و خانه شش و نه شش باید بگردند و نسبت یکی از مائیت که بر مائیت و مطالعه است و نه نام
غایب هر یک از یک سیم و نه شرکت است بوسه است و حرکت و خواب و همچنین فایده چهار و
ده شش باید بگردند هر دو وجه یکی در نسبت یکی شرکت باید بگردند بر سطح مقام و شش و چهار
و مادر و حال و خانه پنجم و مائیت شش باید بگردند از هر وجه یکی مائیت یکی شرکت در زرق
و فرغ و شادی و محبوب و خانه ششم و چهار ده شش باید بگردند بدو وجه یکی از مائیت یکی

نسبت خانه ها جدول

و احد در این دایره است که چون فرسخ با جان ضرب کنیم قبض الداض حاصل آن که صحت آن نیز
 باشد و باعتبار الداض ضرب کردیم قبض خارج که صحت چهارده است و با باض ضرب کردیم
 طریق و صحت در هر ضرب پنجم است و ما غش خارج ضرب کردیم نقره الداض که صحت در هر است
 و با نقره ضرب کردیم اجتماع که صحت یا نقره است و با جره ضرب کردیم حقل که صحت ده است و با
 انقباض ضرب کردیم نقره انقباض که صحت نه است و با نقره انقباض که صحت شش است و با عقده
 که صحت هفت است و با اجتماع ضرب کردیم نقره که صحت شش است و با نقره الداض ضرب کردیم صحت
 انقباض که صحت پنج است و با طریق ضرب کردیم باض که صحت چهار است و با نقره انقباض ضرب کردیم صحت
 الداض که صحت شش است و با طریق ضرب کردیم باض که صحت چهار است و با نقره انقباض ضرب کردیم صحت
 ضرب کردیم فرسخ که صحت ده است و اول است و اگر علم بالبرس **فصل در تسکین**

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰

بجای دایره تسکین را که قبض صغر خوانند
 فاعده در تسکین یکدیگر است که هر یکی بعد از
 او کشاده است فاعله می بردند از غصبلان شکل الف کش ده از فاعله اول نمرد و اول را با
 کش ده از فاعله دوم نمرد و اوله بدین ترتیب یافته اند که در وی رابه داده اند بجهت آنکه هر چه عرض او
 کش ده است **الف بلهیم قال** و الله و جلد ده شود از آن جهت او را صحت که این است چون این
 تسکین بر عرض یکدیگر نهاده اند و حرف یکدیگر ترتیب داده برده نسبت فاعله و ضابطه بر این فاعله
 از فاعله و هم از آنکه از شمار دوستند و در ملازمه شرف الفین همان ملازمه این مندره صحت
 ابو برید اجتماع کردیم چنان فرمود که تا شکل طریق با دم نسبت کرده اند و جماعت حوضه طریقت و
 طرفی ده است برین طریق جهت است باشد صحت نقره که اینند و نقره انقباض انقباض الف و الله و با
 باض را صحت هم که اینند و نقره است که این شکل از برهم دهنده و جماعت منزه می گردند است

و نقره انقباض

و نقره الفین است و جهت آنکه الف دارد و هم پس قبض اجتماع الف و هم چهار باشد و ضعف
 کردیم جهت اجتماع با وج دارد پنجاه شود و قبض الداض با و دارد هشت شود و نقره
 الداض ج و دارد هفتاد شود و الله علم و خاصیت تسکین یکدیگر است که در طول و عرض
 اشکال آنها را به مثلاً چون خوابیم که طول شکل همان با عرض با هم طولش عدد نقطه ما فرود
 نربع او باشد چنانکه شکل همان فرودی است و نقره با عرض با هم طولش عدد نقطه ما فرود
 باشد و عرض همان یکی باشد جهت آنکه عرض نقطه ای یک باشد پس عرض الف در هر یکی باشد
 طول او در عرض دوم عرض حاصل از یکی **فصل** در معرفت حروفهای تسکین و ابی و خالی و
 عدد ایشان برابر یکدیگر است که نموده می شود

ا	ب	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ق	ک	گ	ل	م	ن	ی
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶
۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲

و خاصیت این تسکین آن است که چون فاعله که رسم
 شخصی از هر اجتماع کنند
 این تسکین با هر جمع کردن
 با مقصود حاصل گردد
فصل در بیان تسکین

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶
۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲

بیکرنامه کنند خطا نشود **فصل** تولد **داد تسکین**

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶
۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲

فصل در بیان تسکین و نقره

در بیان تسکین مسج شکل کمر از اول فائز پانزدهم و اعرام

☞	☞	☞	☞	☞	☞
☞	☞	☞	☞	☞	☞
☞	☞	☞	☞	☞	☞
☞	☞	☞	☞	☞	☞

فاصلت تسکین و فن تسکین عدد
هر چهار شکل ربع از بر است در
این تسکین پست و چهار نقطه باشد از زوج و فرد هر ربع از ربع این رسد و نقطه باد و
و دو نقطه آب و دو نقطه خاک در او موجود است و اعرام **فصل** در فاصلت تسکین
نواج **☞** هرگاه در اول فائز بر ظاهر شود روز یکشنبه نواج دارند و از شنبه تا شنبه
نواج دارند **☞** در فائز هر چه بر مریخ ظاهر گردد روز آدینه نواج و شب شنبه **☞**
☞ در فائز سه بر مریخ ظاهر شود روز چهارشنبه نواج دارند و شب یکشنبه **☞** در فائز چهارم
بر مریخ ظاهر گردد روز دو شنبه نواج دارند و شب آدینه **☞** در فائز پنجم بر مریخ ظاهر
گردد روز شنبه نواج دارند و شب شنبه **☞** در فائز ششم بر مریخ ظاهر شود روز
و شنبه نواج دارند و شب شنبه **☞** در فائز هفتم بر مریخ ظاهر گردد روز شنبه نواج
دارند و شب شنبه **☞** و فاصلت این نواج آن است که چون نقره نواج و قبضه الاصل
در فائز اول مریخ بر آید روز یکشنبه باشد و بعد ده که البته صمد در آن روز با در
شب بر آید و اگر فسرع با عینه الهمد در فائز پنجم آید روز جمعه باشد شنبه و بعد ده
که مقصود است در چنین تا تمامت اشکال که ذکر کردیم در آن فائز که ذکر شد باید در آن روز
با در آن شب و بعد ده و تسکین مریخ این است
بعضی استادان گفته اند که عتبه انجاریج
بزنند و تعلق دارد و قبض انجاریج بر سر استاد عبد الصمد روی گفته است که بر عتبه است
باید انداخته نقطه تسکین مطلوب است کلی و جزئی مطلوب کلی آب مطلوب جزئی باد پس نواج

☞	☞	☞	☞	☞	☞
☞	☞	☞	☞	☞	☞
☞	☞	☞	☞	☞	☞
☞	☞	☞	☞	☞	☞

کریه

☞	☞	☞	☞	☞	☞
☞	☞	☞	☞	☞	☞
☞	☞	☞	☞	☞	☞
☞	☞	☞	☞	☞	☞

کونه عتبه انجاریج و هم ده نقطه باد است و هم نقطه آب که آن نقطه باد از آن آب جنب
می کند و باقی برساند و از شنبه جنب می کند و آب می رسد بدین دلیل عتبه انجاریج
از جمله عتبه انجاریج را بر سر و از بر قبض انجاریج در نقطه دارد که آن آب است و آب
و آن نقطه صندان لا یجمعانند الا الله
در شکل که اول نقطه او شنبه یعنی فرد است
زرت در هر چه اول و دهم است و آخر او کوه
داخل باشد و هر شکل اول شنبه است و او از
او بسته است قیام باشد و هر شکل که اول
و آخر او بسته است ثابت باشد و هر شکل که
اول و آخر او کوه باشد متقلب باشد

☞	☞	☞	☞	☞	☞
☞	☞	☞	☞	☞	☞
☞	☞	☞	☞	☞	☞
☞	☞	☞	☞	☞	☞

فصل

در بیان نواج رطل سخن استاد است و
طریق تفریح چنان است که اول شکل را با فائز اول بعد
از آن بزهره و عطارد و شمس و زحل و شری و مریخ
بعد از آن را سر و زنب چون ظاهر کرد بطریق ذکر
بدانی نظر کن در آن شکل در فائز نواج آمده است و حکم کن که امروز مراد بر آید اگر در
خانه چهارم از این اشکال باشد
و الله اعلم

☞	☞	☞	☞	☞	☞
☞	☞	☞	☞	☞	☞
☞	☞	☞	☞	☞	☞
☞	☞	☞	☞	☞	☞

در استخراج و فائز و فائز چون که این عمل کنند
اوان موضع که که کان دارد بر زمین چون نمک
نظر کنند در خانه چهارم پنج و سه و ده اگر جمله را
بودد لیک کنند بر سرستی و بین یک شک انجاریج باشد باشد
اگر شنبه معرب باشد بعضی باشد و بعضی شنبه اگر ثابت معرب باشد دلیل معرب است

در بیان تسکین مسج شکل کمر از اول فائز پانزدهم و اعرام
فاصلت تسکین و فن تسکین عدد
هر چهار شکل ربع از بر است در
این تسکین پست و چهار نقطه باشد از زوج و فرد هر ربع از ربع این رسد و نقطه باد و
و دو نقطه آب و دو نقطه خاک در او موجود است و اعرام فصل در فاصلت تسکین
نواج هرگاه در اول فائز بر ظاهر شود روز یکشنبه نواج دارند و از شنبه تا شنبه
نواج دارند در فائز هر چه بر مریخ ظاهر گردد روز آدینه نواج و شب شنبه
در فائز سه بر مریخ ظاهر شود روز چهارشنبه نواج دارند و شب یکشنبه
در فائز چهارم بر مریخ ظاهر گردد روز دو شنبه نواج دارند و شب آدینه
در فائز پنجم بر مریخ ظاهر گردد روز شنبه نواج دارند و شب شنبه
در فائز ششم بر مریخ ظاهر شود روز و شنبه نواج دارند و شب شنبه
در فائز هفتم بر مریخ ظاهر گردد روز شنبه نواج دارند و شب شنبه
و فاصلت این نواج آن است که چون نقره نواج و قبضه الاصل
در فائز اول مریخ بر آید روز یکشنبه باشد و بعد ده که البته صمد در آن روز با در
شب بر آید و اگر فسرع با عینه الهمد در فائز پنجم آید روز جمعه باشد شنبه و بعد ده
که مقصود است در چنین تا تمامت اشکال که ذکر کردیم در آن فائز که ذکر شد باید در آن روز
با در آن شب و بعد ده و تسکین مریخ این است
بعضی استادان گفته اند که عتبه انجاریج
بزنند و تعلق دارد و قبض انجاریج بر سر استاد عبد الصمد روی گفته است که بر عتبه است
باید انداخته نقطه تسکین مطلوب است کلی و جزئی مطلوب کلی آب مطلوب جزئی باد پس نواج



برستی دین که باشد اگر محسن باشد نباشد خواه ثابت و خواه منقلب چون معلوم شد که دین
 است آنکاه در بر مبع بکشد آن را بچهار قسمت کند یعنی چهار خط اندر میان آن بکشد بنویسد که
 نه می شود

مشرق	مغرب
جنوب	شمال

 در چهارم نظر کند تا او چه شکل آمد است و بکدام نواحی بر
 آمد و تعلق

جنوب	شمال
مشرق	مغرب

 بکدام جانب دارد حکم کند که دین البتة آنجا بود اگر شکها
 آتش باشد مثاله

☉	☽
☿	♄
♃	♁
♂	♆

 و لید بود بر جانب مشرق باشد آن دین و اگر آتشی نباشد
 بر جانب غرب مثاله

☉	☽
☿	♄
♃	♁
♂	♆

 و لید بود بر جانب جنوب باشد آن دین چون بر جانب معلوم شود
 باز آن جانب را بچهار قسمت کند و همین است که در اول گفته است که گواه است بر دست چپ
 دین و آن گواه است بر دست راست دین و ده گواه است بر جانب شمال دین و چهارم خود دین
 بود با یک اندر دست و پنج دره نشان یک سینه تا غلط نکند این شکل را دلیل است بر دین اگر
 نایم بود دلیل است که آن دین در آن گواهی بود نیز در آن آب و اگر فانی بود نیز در آن
 خاک نیک معلوم کند عالم **نوع** اگر شکست یک و چهار داخل باشد دین باشد و اگر خارج
 باشد نباشد اشکال باجی و غاسمی

☉	☽
☿	♄
♃	♁
♂	♆

 و سمانی این
 و اشکال بر وجه این است

☉	☽
☿	♄
♃	♁
♂	♆

 و اشکال در دین این است
 اگر بر سینه که دین است یا نه روی نزنند نسبت آن موضع که ملن دین دارد
 و شکست خانه چهارم در ششم ضرب کند اگر حاصل ضرب داخل بود با عقله دین است و خارج
 نه ثابت سعادت و محسن نه و منقلب بعضی نه و گویند اگر منقلب حد بود باشد اما نه چند که
 امید دارد و نظر کند در چهارم و پنجم و ششم و دهم اگر جمله حاصل باشند دل بر روی برستی دین
 بی شک اگر خارج باشد نباشد و اگر منقلب حد باشد بر دین اند و اگر محسن باشد
 دین نباشد خواه منقلب و خواه ثابت و چون معلوم شود که دین است آن موضع را بچهار
 قسمت کند بر این جهت که نموده می شود

جنوب	شمال
مشرق	مغرب

 و باز بر این دیگر نیزند پس نظر کند در

بسی نظر چهار

پس نظر کند در خانه چهارم تا چه شکل آمد است و بکدام جهت تعلق دارد در اینجا حکم کند
 که دین بدانجا باشد اگر شکل آتشی باشد جانب مشرق و اگر مادی باشد جانب شمال
 و اگر آبی باشد بجانب غرب و اگر فانی باشد بجانب جنوب و باز آن موضع را بچهار
 قسمت کند و در نقطه گفته است که بعضی گفته اند که بنگردد تا خانه چهارم موضع دین و پنجم
 و ششم و دهم گواه بر کدام جانب غالب است حکم بر آن کند خانه سیم گواه است بر دست چپ
 دین و ششم خانه پنجم گواه است بر دست راست و دهم بر قبل چون گنویس این عمل کند
 باز آنجا که طرح بد رسیده باشد بچهار قسمت کند و همان عمل کند که گفته شد و گویند
 تا بر دین افتد و بعضی ستادان مغرب گفته اند که چهارم در چهارم ضرب کند و چهار
 از آن شکل کشاید اگر بر سانی مذکور شد در چهارم موضع دین است منفرج ده اگر
 در یک کیناث و اگر مزاج بد بد آید یعنی آتش در مرکز آتش باد در مرکز باد و آب
 در مرکز آب و خاک در مرکز خاک با خفرت همسگر و اگر نقطه همسان باشد
 که دین باشد و اشکال شود و چون معلوم شود در دین است ظهورش این است باید
 که بر آن سطح عربی بکشد چنانچه چهار ربع آن ربع با چهار جهت مشرق و مغرب شمال
 و جنوب راست باشد چون ضرب کرده باشد میزان ضرب را بدیند که بکدام جهت از جهت
 عالم تعلق دارد در مشرق و مغرب و جنوب و شمال آن ربع اقباب کند و ستر ربع
 دیگر را بگذارد و افکاه آن ربع معین را بچهار قسمت کند با ضرب کند چنانکه اول گفته شد
 و آن چندان بدین نوع قسمت کند که مقدار یک شتر باشد و بعد از آن به دو در داده و
 بعد از زیست ستر ابطس بقیه بر آن ضرب را باز بدین شکل اختراع بود و او شکست است
 مغربی پس مع مغرب را تعیین کردم و سه ربع دیگر که هشتم تا دهم ربع را بچهار قسمت کردم

بعد از آن این را هم منقح شد **فصل** انقضای بزبان الفرب دادیم
 قبض الراضی **فصل** بخوبی عقلی است **فصل** ان ربنا لیس انوار باج دیگر
 که بشود و با نریع را بچرا وقت کردیم که تا بچرا **فصل** معصوم رسد غایب در جمیع نفس گفته است که
 فقط شکل یک و پنج و نه و سیزده ممکن بعد از آن دو و شش ده و چهارده را نیز جمع کن و بعد از آن
 سه و هفت و یازده و پانزده جمع کن و بعد از آن چهارده و شش و دوازده و یازده جمع کن بعد از
 بشمار بیست که کم یک زیاد است که در آنجا باشد **فصل** در این سخن حیات و ممات غایب
 چون در تمام گفته شد شانه فانه انقلاب کند بر آنکه کوه آنست که فانه یک و سه و چهار
 شکل آن است که ششهای فانه پنج و شش و هفت و هشت و نهم و ده و یازده و بیست و یک
 و هفده و هشت و چهار و شش و نهم و یک و دو و سه و چهار و پنج و شش و هفت و هشت و نه
 و ده و یک و شکل چهارم بساز و بعد از آن نظر کن که در هر زمان در چه شکل است و آن شکل
 پانزده را به ششم در هر زمان که قبض الراضی متولد شد با عقلیا الکبریا اجتماع پانزده غایب بود
 باشد که اگر چه متولد شود نظر کن که آن جمیع اگر زمانه شش یا هشت یا ده یا بیست و یک هر کدام باشد
 غایب گشته باشد و اگر خلاف این صورت باشد که ذکر رفت متولد شود غایب در هر حالت است
فصل در این سخن غایب که ز صدها پانزده نظر کن در سه و نه و چهارده اگر فایز آید بزودی پدید
 و با ضرب یک شکل بر آن با آن اگر آن شکل در اوقات تکرار کند زود پدید آید و اگر در چهارده عقل
 باشد در حسابات از شکل یک و نه و پانزده معراج باشد دلیل بر رسیدن غایب بسلطت بود
 اگر برسد غایب مرده است پانزده نظر کن در فانه یک و چهار و هشت و نه اگر نفس فایز باشد
 و ثابت چون **فصل** غایب مرده باشد و با نظر کن در فانه نه اگر **فصل** آیه باشد
 باز آید بزودی و در گوشه اگر **فصل** آید با زود پدید آید و نعت و اگر اجتماع **فصل** آید سواره آید

